

# وارليق

تورکجه - فارسجا مدنی درگی فصلنامه فرهنگي، ادبي، هنري

۲۲ - جی ایل، پاییز ۱۳۷۹، سایی ۳ - ۱۱۸، صحیفه: ۹۶

ویژه نامه وارليق

مقایسه اللغتين

دکتر جواد هیئت

قیمت: ۴۰۰ تومن

# مقایسه اللغتين

ترکی هنر است

فارسی شکر است



دکتر جواد هیئت

تهران - ۱۳۷۹

مقایسه اللغتين

ویژه نامه مجله واریق

دکتر جواد هیث

چاپ دوم ۱۳۷۹، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

مجله واریق - تهران، فلسطین شمالی،

ساختمان ۱۵۱، طبقه اول، تلفن: ۶۴۶۶۳۶۶

## راهنمای الفبا

برای خواندن صحیح کلمات و متن‌های ترکی کتاب حاضر از الفبای فونتیک لاتین استفاده شده که در جدول زیر با معادل الفبای عربی، سیریلیک و فرانسه‌ی آنها نشان داده شده است.

### جدول حروف صدادار ترکی آذری

فرانسه	لاتین	سیریلیک	مثال	آخر	وسط	اول
A	A	A	آت، باش، آنا	ا	ا	آ
ا کوتاه	I	bI	قیزیل، آری	ئ	ی	ای
فتحه	E	ə	امک، گله‌جک، ننه	ه	ه	ا
i	i	И	ایگید، ایکی	ی	ی	ای
É	É	E	اثل، یئل، دیء	یء	ئ	اڭ
O	O	O	اؤن، دوغرو	ؤ	ؤ	اؤ
ou	U	y	اؤن، دوئیغو	ؤ	ؤ	اؤ
eu	Ö	θ	اؤلکه، سؤز	ؤ	ؤ	اؤ
u	Ü	Y	اؤرک، سؤرو	ؤ	ؤ	اؤ

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه چاپ اول

مثلی است قدیمی و معروف میگویند فارسی شکر است و ترکی هنر است... کسانی که به زبان فارسی آشنائی دارند به ویژه اگر غزلیات سعدی و حافظ را هم خوانده باشند شیرینی زبان فارسی را به خوبی چشیده و شاید در حدود ذوق و بضاعت ادبی خود برای بیان احساس و اندیشه های خویش از آن بهره ها برده اند. ترک زبانانی هم که سواد کافی در زبان و ادبیات ترکی دارند و طبع خود را در شعر و نثر ترکی آزموده و در این زبان هنرنمایی کرده اند هنر زبان ترکی را درک و بکار بسته اند.

در کشور ما که مهد شعر و ادب پارسی است، علیرغم وجود میلیونها ترک، تعداد کسانی که سواد ترکی دارند بسیار اندک اند.

البته این مسئله تازگی ندارد. سالها و شاید قرن هاست که زبان فارسی مورد علاقه و طبع آزمائی همه ی ایرانیان بوده و مردم این مرز و بوم، فارس و ترک، کرد و عرب حتی ترکمن و بلوچ به زبان فارسی تحصیل و تدریس کرده و احساسات و افکار خود را به این زبان بازگو کرده اند.

این موضوع در قرن حاضر به خصوص در دوران سلطنت پهلوی، به شکل مقررات دولتی و بخشنامه ای در آمده و در اجرای آن بعنوان برنامه ی دولتی زور بکار رفته است.

در گذشته ی نه چندان دور، اگر چه ترکان ایران به پیروی از سنت گذشته و ذوق و سلیقه ی خود و نفوذ نامحسوس فرهنگ حاکم و به تقلید دیگران بیشتر اشعار خود را به فارسی سروده اند و یا آثار خود را به زبان فارسی می نوشتند، ولی شعر و کتابت به ترکی هم منسوخ و ممنوع نبود. دیوان شعرای

ترکی‌گو مانند علیشیر نوائی و فضولی از طرف بسیاری از ادبای ترک، خوانده و گاهی هم به زبان مادری اشعار زیبائی سروده میشد. تدوین فرهنگ سنگلاخ و امثال آن که برای فهم بهتر آثار علیشیر نوائی نوشته شده، بهترین گواه این مدعا است.

متأسفانه در دوران پهلوی، به پیروی از افکار ملی‌گرایانه‌ی افراطی و شوونیستی بیش از نیم قرن در این باب سیاست جبر و تحمیل اعمال شد و از چاپ و انتشار هر گونه کتاب ترکی جلوگیری به عمل آمد و زبان فارسی هم به صورت زبان انحصاری دولتی و تحمیلی در آمد! در نتیجه‌ی این سوء تدبیر و انحصارطلبی و سیاست زورگوئی، زبانهای غیر فارسی مردم ایران، بویژه ترکی رسماً ممنوع شد. البته این‌گونه رویه و اعمال غیر انسانی و ضد مردمی بدون واکنش نماند و در مردمی که زبان‌شان ممنوع اعلام شده بود عکس‌العملهای نامطبوع و گاهی کینه و نفرت برانگیخت و خواه ناخواه از شیرینی زبان فارسی هم در مذاق آنها کاسته شد!؟

اینک کسانی که زبان ترکی را خوب نمی‌دانند و یا سواد ترکی ندارند نمی‌توانند مفهوم و معنای ضرب‌المثل را که در بالا به آن اشاره شد درک نمایند و شاید هم در اثر تبلیغات سوء گذشته قول بعضی از شوونیست‌ها را درست بپندارند که می‌گفتند: ترکی زبان شعر و ادب و وسیله‌ی بیان اندیشه و مفاهیم فلسفی و علمی نیست و قاعده و دستوری ندارد!

بعد از سقوط رژیم پهلوی و رفع ممنوعیت دولتی در مدت کوتاهی کتاب و مجله و روزنامه به زبان ترکی چاپ و منتشر شد و دیوانهای شعرای ترکی‌گو قدیم و جدید تجدید چاپ گردید و زبان ترکی مجدداً ولو به‌طور نسبی فرصت و میدان هنرنمایی یافت.

رساله‌ی حاضر تحت عنوان مقایسه‌اللغتين نیز برای نشان دادن هنر زبان ترکی برای آن دسته از هم‌میهنانی که ترکی را چنان که باید و شاید نمی‌دانند و گرفتار پیش‌داوریهای گذشته شده‌اند، نوشته شده است.

در این رساله زبان ترکی (بعلت آشنائی خوانندگان به زبان فارسی و امکان مذاقه) در مقام مقایسه با فارسی بررسی شده و ویژگیهای آن بطور اختصار بیان گشته است. باید افزود که نتیجه مقایسه با هر یک از زبان‌های باصطلاح آریائی کمابیش همین می‌شد.

درباره‌ی مقایسه‌ی زبانهای فارسی و ترکی پانصد سال پیش شاعر بزرگ خراسان و ترکستان امیر علیشیر نوائی کتابی بنام محاکمه‌اللغتين نوشته که جزو آثار کلاسیک ترکی است. نوائی یکی از بزرگترین شعرای ترکی و بانی و مروج ادبیات جغتای است. دیوان اشعار نوائی قرن‌ها از طرف ترکان خراسان و ترکستان، ایران و آسیای صغیر خوانده شده و برای اشعار آن نظیره‌ها گفته شده است. میرزا

مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه فرهنگ سنگلاخ را برای فهم آسان دیوان اشعار نوائی تألیف نموده است.

نوائی در فارسی هم بیش از شش هزار بیت شعر سروده و در هر دو زبان استاد بوده و در اشعار فارسی تخلص فانی را برگزیده است. از ۳۲ کتاب که نوائی تألیف نموده ۱۶ اثرش به ترکی و بقیه به فارسی است. به طوریکه در مقدمه‌ی محاکمه‌الغتنین می‌نویسد، بیش از پنجاه هزار بیت از اشعار حافظ، سعدی، جامی، دهلوی و دیگران را از حفظ بوده و در زمان خود استاد و سرآمد شعرای خراسان و ترکستان بوده است.

نوائی در عین حال امیر و وزیر و دوست نزدیک سلطان حسین بایقرا و از بانیان و گردانندگان و حامیان مکتب معروف هرات بوده است (۹۰۶-۸۷۶ هـ.ق).

نوائی از اینکه اغلب شعرای ترک اشعار خود را به فارسی میسروده‌اند ناراحت شده و از آنها خواسته‌است به زبان مادری هم شعر بگویند و طبع خود را بیازمایند.

او در این باره چنین می‌گوید: در ترکی ظرافت و تازگی و ریزه‌کاری بسیار است ولی بکار بستن آن‌ها سان نیست. کسانی که تازه به سرودن شعر میپردازند از این دشواری‌ها می‌هراسند و می‌گریزند و به کار آسان یعنی سرودن شعر فارسی می‌پردازند. به تدریج این کار به صورت عادت و خوی در می‌آید که دیگر رهایی از آن دشوار است. به علاوه جوانها اغلب دنباله رو کسانی میشوند که فارسی گفتن در آنها عادت شده و بعد از سرودن شعر هم بیشتر شنونده‌ی فارسی‌گو پیدا می‌کنند.

نوائی در کتاب محاکمه‌الغتنین ضمن شرح بعضی از ویژگیهای ترکی نتیجه می‌گیرد که ترکی برای بیان احساس و اندیشه مناسب و رساتر است، ولی هنرنمایی و سرودن اشعار نغز به ترکی کار هرکس نیست. هنرمند ورزیده‌ای لازم است که از دشواری‌های زبان نهراسد و به ریزه‌کاری‌های آن وقوف عمیق پیدا کند تا بتواند به ترکی هم اشعاری نغز بسراید.

محاکمه‌الغتنین توسط پرفسور تورخان گنجه‌ای به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۲۷ در تهران چاپ شد، متأسفانه دیری نکشید که کتاب مذکور از طرف مأمورین رژیم سابق جمع‌آوری و معدوم گردید. رساله‌ی حاضر دنباله‌ی کار نوائی است و بهمین جهت مقایسه‌الغتنین نامیده شده است.

چنان که گذشت در این رساله زبان ترکی به‌طور مقایسه با زبان فارسی بررسی شده و چون به فارسی و برای خوانندگان ایرانی نوشته شده فرض بر این بوده که خواننده به زبان فارسی و ویژگی‌های آن آشنائی لازم را داراست، از این جهت به شرح ویژگی‌های ترکی و مقایسه‌ی آن با فارسی بسنده شده است.

## مقایسه اللغتين / ۷

لغاتی که ضمن بررسی زبان ترکی ارائه شده، از زبان ادبی و از آثار شعرا و نویسندگان آذربایجانی آورده شده، بنابراین خوانندگانی که زبان مادری شان هم ترکی است نباید انتظار دانستن همه‌ی آنها را داشته باشند. زبان ترکی بر خلاف ادعا و تصورات عده‌ای، از نظر گاه‌های مختلف زبان بسیار غنی است و این حکم درباره‌ی ادبیات کتبی و شفاهی آن هم جاری است.

ادبیات کتبی آن با سنگ نوشته‌های یئنی سنی (Yenisei) و اورخون شروع میشود و در حدود ۱۲۵۰-۱۴۰۰ سال سابقه دارد. در حال حاضر ۲۸ لهجه یا زبان ترکی در مناطق مختلف شوروی سابق، ترکستان شرقی (چین)، ترکیه و بالکان زبان رسمی مردم است و در حدود ۲۰ لهجه یا زبان ترکی دارای کتابت و ادبیات کتبی است.

ادبیات شفاهی ترکها بسیار غنی است و در هر منطقه ضمن ویژگیهای عمومی و قدیمی خصوصیات محلی و منطقه‌ای را نیز در بر دارد. ادبیات شفاهی ترک زبانان ایران شاید غنی‌ترین و یا یکی از غنی‌ترین آنها در نوع خود میباشد.

کتاب دده قورقود که داستانهای اقوام اوغوز (غز) را بازگو میکند، یکی از قدیمی‌ترین آثار ادبیات شفاهی است و به طوریکه اغلب دانشمندان معتقدند، همچنانکه از متن کتاب هم برمی آید مهمترین وقایع تاریخی این داستانها در آذربایجان و قسمت شرقی آناتولی رخ داده و در آن از قهرمانی‌ها و ویژگی‌های قومی و قبیله‌ای مردم این سرزمین سخن رفته است.

در کتاب محاکمه اللغتين ترکی جغتائی با فارسی مقایسه شده، ولی در این رساله ترکی آذری برای این کار انتخاب شده و لغات و ویژگی‌های زبان ادبی امروزی آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است.

در آخر کتاب فهرست ۱۶۵۰ لغت ترکی آذری داده شده که برای آنها لغات مستقلی در فارسی نیست. ناچار در اغلب این موارد، لغات عربی بکار رفته و یا از کلمات مرکب استفاده میشود و تعداد قابل توجهی هم لغات ترکی عیناً و یا با دگرگونی‌های کمابیش در شکل تلفظ آنها در فارسی به کار میرود.



## مقدمه چاپ دوم

رساله‌ی حاضر (مقایسه‌اللمغتین) هجده سال قبل (۱۳۶۲ شمسی) برای اولین بار در ۸۷ صفحه ضمیمه مجله وارلیق چاپ شد و در مدت کوتاهی نایاب گردید.

متأسفانه علیرغم درخواست‌های زیاد تا به حال تجدید چاپ آن میسر نشد در حالی که در این مدت بیش از یک صد شماره وارلیق چاپ و منتشر شد.

با ادامه انتشار مجله وارلیق و ظهور دیگر مجلات و روزنامه‌های ترکی و یا ترکی - فارسی و برقراری کلاس‌های خصوصی ترکی، تعداد باسوادهای زبان ترکی و همچنین ترک‌شناسان بالا رفت به طوری که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز بیش از یک‌هزار عنوان کتاب به ترکی یا درباره زبان و ادبیات ترکی و تاریخ ترکان بچاپ رسیده و انتشار یافته و دیگر تعداد باسوادان ترکی مانند گذشته (اندک) نیست و چون این گروه از ترک‌زبانان ما به فارسی تحصیل می‌کنند لذا هر دو زبان را فرا می‌گیرند و بسیاری از آنها مشتاق‌اند هر دو را به شکل مقایسه‌ای و تطبیقی بررسی نمایند به همین جهت درخواست چاپ دوم این رساله نیز زیاد شده و لزوم انتشار و چاپ جدید را بیشتر فراهم نموده است.

اینجانب بعد از تجدید نظر و بررسی سایر منابع و اصلاح بعضی نکات و بررسی فهرست کلمات هشت واژه مشکوک و واژه‌های تکراری را حذف و بجای آنها ۱۲۶ واژه جدید ترکی را هم اضافه نمودم. البته واژه‌های ترکی در فارسی بسیار بیشتر است. در اینجا اعلام ذکر نشده و اغلب کلمات رایج در گفتگوی مردم مورد نظر بوده است.

بعلاوه منظور از نگارش این رساله بررسی مقایسه‌ای زبان ترکی آذربایجانی و فارسی بوده نه تهیه فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی. اخیراً کتابی با همین عنوان از طرف آقای عادل

## مقایسه اللغتين / ۹

ارشادی فر در ۳۳۴ صفحه منتشر شده که حاوی واژه‌ها و اصطلاحات و اعلام ترکی در زبان و ادبیات فارسی است و مطالعه‌ی آن برای همگان بسیار سودمند می‌باشد.

امیدوارم چاپ دوم این رساله مورد استفاده خوانندگان عزیز ترار گیرد. ضمناً انتظار دارم آنچه را که بنظرشان اشتباه و یا نادرست آمده باشد مؤلف را با تذکرات خود آگاه و ارشاد نمایند تا در چاپ بعدی (اگر توفیقی باشد) مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گیرد.

با تقدیم سپاس  
دکتر جواد هیئت

# مقایسه اللغتين

فارسی شکر است

ترکی هنر است

زبان وسیله‌ی تفاهم و ارتباط بین افراد بشر می‌باشد و از مجموعه‌ی کلمات و صداها تشکیل شده و یک پدیده‌ی اجتماعی و زنده‌ایست با زمینه‌ی بیولوژیکی که در طول تاریخ به سیر تکاملی خود ادامه می‌دهد و در این مسیر تابع قوانین و قواعد داخلی و شرایط خارجی است.

افراد بشر احساسات، اندیشه، باورها و خواست‌های خود را به وسیله‌ی زبان به یکدیگر ابراز نموده و نیازهای یکدیگر را رفع می‌نمایند. تاریخ تشکیل زبان‌ها به درستی معلوم نیست، شاید بیش از پانصد هزار سال قدمت داشته باشد. به نظر می‌رسد با پدیده‌ی کار دسته جمعی و تقلید صداهای طبیعت و یا انگیزه‌های دیگر و تشکیل جامعه‌های اولیه ارتباط دارد و به خاطر نیاز بشر به وجود آمده است و چون جامعه‌های اولیه به شکل اقوام می‌زیسته‌اند، لذا به تعداد اقوام زبان وجود آمده و بعد از آن، اختلاط اقوام مختلف و تشکیل جوامع شهری و ملی زبان‌های خلقی و ملی را به وجود آورده است.

طبق آمارهای اخیر<sup>(۱)</sup> در دنیا شش هزار زبان موجود است که نیمی از آنها کمتر از ده هزار و یک چهارم آنها کمتر از یک هزار گویشور دارند و تنها ۲۰ زبان هستند که صدها میلیون نفر بدانها سخن می‌گویند. زبان‌شناسان معتقدند که یک زبان به شرطی می‌تواند زنده بماند که حداقل صد هزار نفر گویشور داشته باشد بنابراین بیش از نیمی از زبانهای حاضر در خطر نابودی هستند.

اینترنت، حکومت‌های ملی در گزینش و تحکیم زبانهای ملی و تضعیف دیگر زبانها نقش مهمی دارند. پیشرفت علمی و صنعتی شدن و روشهای ارتباطی نوین نیز به نابودی زبانها کمک می‌کند. زبانی که در اینترنت نباشد زبانی است که در دنیای نوین «دیگر وجود ندارد»، این زبان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و در تجارت هم بکار نمی‌آید.

در حال حاضر هر سال ده زبان از بین می‌رود، افق آینده نیز تیره‌تر به نظر میرسد. برخی چنین

۱- رانکا بیل یاک - بابیک: ۶۰۰۰ زبان میراثی در مخاطره، پیام یونسکو شماره ۳۵۹، بهمن ۱۳۷۹ تهران.

پیش‌بینی کرده‌اند که ۵۰ تا ۹۰ درصد زبانهای فعلی در این قرن از بین می‌روند و بدین سبب حفظ آنها امری ضروری به شمار می‌رود.<sup>(۱)</sup>

تأثیرات مرگ زبانها به چند دلیل از اهمیت عمده‌ای برخوردارند. نخست اینکه اگر ما همه به یک زبان صحبت کنیم مغز ما بخشی از قابلیت خلاقیت زبانی خود را از دست خواهد داد. زبانها با وجود خویشاوندی میان خود به طرقتی مختلف جهان را توضیح و منعکس می‌کنند. هر زبانی طرز بیان ویژه خود را دارد که نموداری از اندیشه گویشور آن نیز می‌باشد. ما از روزنه زبان مادری به اطرافمان می‌نگریم و دنیا را با طرز بیان ویژه زبان مادری نامگذاری می‌کنیم و این طرز نگاه ما را به کائنات تشکیل می‌دهد. کودک ضمن یادگیری زبان مادری آوا (صدا و فونم) های زبان و واحدهای فوق صوتی *suprasegmental phonemes* مانند آکسان یا تأکید، تُن صدا، انتوناسیون یا آهنگ و کشیدگی) نیز در ذهن کودک جایگزین می‌شود و در موقع سخن گفتن بشکل ویژگیهای اصلی ظاهر می‌شود. تغییر دادن این ویژگیها و یا فراموش کردن آنها بسیار دشوار است. بعلاوه هنگامی که واژه‌های موجود در تمام زبانها را فهرست کنیم که دقیقاً معنای واحدی را به ذهن متبادر می‌کنند تنها به ۳۰۰ واژه دست می‌یابیم. واژه‌هایی مثل من، تو، ما، چه کسی، چه چیزی، نه، همه، یک، دو، بزرگ، کوچک، زن، مرد، خوردن، دیدن، گوش کردن، خورشید، ماه، ستاره، آب، آتش، گرم، سرد، سفید، سیاه، شب، روز، زمین و....

زبان آئینه و عنصر اصلی فرهنگ است و چند زبانیکی دقیق‌ترین بازتاب چند فرهنگی است. نابودی چند زبانیکی بی‌چون و چرا به نابودی چند فرهنگی می‌انجامد.

ریشه‌کن کردن زبان یا «زبان‌کشی» (*linguicide*) چه عمداً و چه سهواً یکی از ابزارهای عمده قوم‌کشی و به عبارتی فرهنگ‌زدائی از مردمی بشمار می‌رود که انواع روشهای استعماری بر آنها اعمال شده است. این روند هنوز هم هدف نیمه رسمی دولتهائی است که حقوق اقلیت‌های قومی و بومی خود را به رسمیت نمی‌شناسد. با حذف روز افزون زبانهای محلی از نظام آموزشی «زبان‌کشی» روز به روز سرعت می‌گیرد.<sup>(۲)</sup>

مسئله زبان در قرن بیست و یکم دو سؤال را مطرح می‌سازد. از یکسو زبانهای ملی یا پرگویشور چگونه در برابر پیشتازی زبان انگلیسی مقابله کنند؟ از سوی دیگر، زبانهای فرعی یا محلی چگونه

۱- همانجا.

۲- رولند ج.ل. برتون. جنگ دنیاها. آیا حاکمیت زبان انگلیسی پایان می‌یابد. پیام یونسکو شماره ۳۵۹، بهمن ۱۳۷۹.

می‌توانند از خطر نابودی نجات یابند و در جهت توسعه پیش روند؟<sup>(۱)</sup>

برای حمایت از زبانهای محلی و جلوگیری از نابودی آنها در ۱۰-۱۲ سال اخیر مقامات بین‌المللی تصمیماتی اتخاذ و قطعنامه‌هایی صادر کرده‌اند. از جمله:

در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد بیانیه مربوط به حقوق اشخاص متعلق به اقلیتهای ملی یا قومی، مذهبی و زبانی را به تصویب رساند. این بیانیه کشورها را موظف کرد تا از موجودیت و هویت اقلیتها در داخل مرزهایشان حمایت کنند. از میان حقوق پیش‌بینی شده برای اشخاص متعلق به اقلیتها عبارتند از: حق برخورداری از فرهنگ خاص خودشان، اجازه اجرای آداب و مناسک مذهبی مربوط به خودشان، حق استفاده از زبانشان، اجازه شرکت موثر در فعالیتهای فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و زندگی عمومی و نیز در تصمیم‌گیریهایی مربوط به اقلیتی که به آن متعلق هستند، اجازه تأسیس و اداره موسسات مربوط به خودشان، حق ایجاد ارتباط صلح‌جویانه و خالی از تبعیض با اعضای گروه خودشان یا دیگر اتباع کشورهای دیگری که با آنها پیوندهای مشترک قومی، مذهبی و زبانی دارند. این نخستین سند قابل قبول جهانی و جامع مربوط به حقوق اشخاص وابسته به اقلیتهاست و از همین رو بر نحوه اجرا و تصویب قوانین ملی کشورها تأثیر خواهد گذاشت.

شبهات و خویشاوندی زبانها از دو نظر بررسی میشود:

۱- منشاء زبانها

۲- ساختمان و شکل خارجی زبانها (مورفولوژی)

زبان ترکی از نظر منشأ جزو زبانهای اورال - آلتای و یا به بیان صحیحتر، از گروه زبانهای آلتائی است.

زبانهای اورال - آلتای به مجموعه‌ی زبانهایی گفته میشود که مردمان متکلم به آن زبانها از منطقه‌ی بین کوه‌های اورال و آلتای (در شمال ترکستان) برخاسته و هر گروه در زمانهای مختلف به نقاط مختلف مهاجرت نموده‌اند.

این گروه زبانها شامل زبانهای فنلاند، مجارستان (اورالیک) و زبانهای ترکی، مغولی، منچو و تونقوز (زبانهای آلتائیک) میباشد.

از نظر ساختمان و مورفولوژی زبانها به سه دسته تقسیم میشوند:

۱- زبانهای تک هجائی و یا تجریدی Isolating languages: مانند زبان چین و جنوب شرقی آسیا. در این زبانها کلمات صرف نمی‌شوند و پسوند و پیشوند نمی‌گیرند و تغییر نمی‌کنند. گرامر منحصر به نحو و ترکیب و ترتیب کلمات است که معانی کلمات را تغییر می‌دهد. در این زبانها آکسان یا استرس (تأکید یا وورغو)، تن صدا و انتوناسیون یا آهنگ ادای کلمات و جمله بسیار مهم است و معنا را مشخص می‌کند. در زبان چین تعداد کمی از واژه‌ها تک هجائی است.

۲- زبانهای تحلیلی یا تصریفی: در این زبانها ریشه کلمات هم ضمن صرف تغییر می‌نماید مانند: گفتن - می‌گویم. زبانهای هند و اروپائی و از آن جمله زبان فارسی جزو این گروه می‌باشند.

۳- زبانهای التصاقی یا پسوندی: در این زبانها کلمات جدید و صرف افعال از چسبانیدن پسوندهای مخصوص به ریشه کلمات ایجاد می‌شود و این مسئله سبب پیدایش لغات جدید و غنای لغوی می‌گردد. در این زبانها ریشه ثابت و در موقع صرف تغییر نمی‌کند. پسوندها تابع آهنگ ریشه بوده و به آسانی از آنها قابل تشخیص‌اند. زبان ترکی و گروه زبانهای اورال - آلتائی جزو این دسته می‌باشند.

زبانهای اورال - آلتائی با ویژگی‌های زیر از زبانهای هند و اروپائی متمایز می‌شوند. (ویدرمان Wiedermann):

- ۱- در بین صداهای کلمات هم آهنگی موجود است (هماهنگی اصوات).
- ۲- در این زبانها جنس و حرف تعریف وجود ندارد.
- ۳- صرف به وسیله اضافه کردن پسوندها انجام می‌گیرد.
- ۴- در صرف اسماء پسوند ملکی بکار می‌رود.
- ۵- اشکال افعال غنی و متنوع است.
- ۶- بر خلاف زبانهای هند و اروپائی حرف جر (حروف اضافه: از، به preposition) بعد از کلمه می‌آید، مانند ائودن (از خانه).
- ۷- صفات قبل از اسماء می‌آیند، مانند: گؤزل قیز (دختر زیبا).
- ۸- بعد از اعداد علامت جمع بکار نمی‌رود.
- ۹- مقایسه با مفعول منه (ablatif) انجام می‌گیرد. (دن = از).
- ۱۰- برای فعل معین به جای داشتن از فعل بودن (ایمک) استفاده می‌شود.

۱۱- پسوند سوآل موجود است.

۱۲- به جای حروف ربط از اشکال فعل (فعل ربط<sup>(۱)</sup> یا قید فعلی<sup>(۲)</sup>) استفاده میشود.

ضمناً این نکته را هم باید در نظر داشت که علاوه بر ویژگیهای فوق فرق اساسی ترکی با زبانهای آریائی بیشتر از نظر ویژگیهای ساختمانی و نحو یا ترکیب کلام و ترتیب عناصر جمله است. ویژگی التصاقی و قانون هماهنگی اصوات در درجهی دوم قرار دارد. (دیل آچار)

در زبانهای هند و اروپائی از جمله فارسی پیشوندهای جر (ادات) یا حروف اضافه وجود دارد. در صورتی که در ترکی پیشوند وجود ندارد. مثلاً در برابر کلمه‌ی انترناسیونال (فرانسه) و بین‌الملل (عربی)، در ترکی میلنر آراسی و یا اولوسلار آراسی گفته میشود. یعنی به جای پیشوند پسوند به کار میرود، چون در ترکی کلمات از آخر تکامل و توسعه پیدا میکنند.

در زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی (مبتدا و خبر) در ابتدا قرار می‌گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط به شکل حلقه‌های زنجیر به یکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند ساختمان جمله ناقص نمی‌شود، مثلاً: من به شیراز رفتم تا دوستم را ببینم که اخیراً از فرانسه آمده و در آنجا شش سال طب خوانده است. در اینجا عنصر اصلی (من به شیراز رفتم) میباشد که در اول جمله قرار گرفته است ولی در ترکی ترتیب عناصر کاملاً بر عکس است، یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود، عنصر اصلی، یا فعل هم در آخر قرار گیرد.

یعنی جمله‌ی فارسی بالا چنین ادا میشود: آلتی ایل طب اوخویاندان سونرا فرانسادان یشنی قاییدان دوستومو گۆرمک اوچون شیراز گتتدیم.

جی.ال.لویس در دستور خود اجزای جمله‌ی ترکی را به ترتیب زیر می‌شمارد:

۱- فاعل ۲- قید زمان ۳- قید مکان ۴- مفعول غیر صریح ۵- مفعول صریح ۶- قید و هر کلمه‌ای که معنی فعل را تغییر دهد ۷- فعل.

هر چیز معین بر غیر معین مقدم است، یعنی اگر مفعول صریح معین باشد بر مفعول غیر صریح غیر معین مقدم میشود. مثال جمله‌ی مرتب ترکی چنین است:

نقاش گتچن گون موزه‌ده گلن لره تابلولارینی اؤزو گؤستردی. یعنی نقاش روز گذشته در موزه تابلوهای خود را به تماشاچیان خودش نشان داد.

بعلاوه، هر عنصری از جمله که به آن بیشتر اهمیت داده شود، نزدیک فعل قرار می‌گیرد.

درباره‌ی «که»، که در محاوره بیشتر به کار می‌رود، استعمال آن به عنوان ضمیر فاعلی و مفعولی صحیح نیست و بجای آن باید از فعل ربط و یا قید فعلی استفاده شود. در صورتی که جمله با فعل ختم نشود جمله معکوس گفته می‌شود که در محاوره و شعر و سبکهای خاص به کار می‌رود.

هماهنگی اصوات: یکی از بارزترین ویژگی‌های ترکی هماهنگی اصوات است. اصوات یا آواها در زبان به عنوان عناصر بسیط تشکیل دهنده کلمات دارای اهمیت و نقش اساسی هستند. در زبان ترکی بین اصوات مختلف ریشه و پسوند هماهنگی موجود است. برای فهم این موضوع لازم است توضیحات زیر داده شود:

اصوات دو دسته‌اند: صدادار و بی‌صدا.

در زبان ترکی اصوات صدادار غنی بوده و جمعاً ۹ صدادار موجود است (در حالیکه در فارسی ۶ و در عربی ۳ صدادار فتنه، کسره، ضمه و معادل خشن (بلند) آنها یعنی A, U, I وجود دارد). حروف صدادار ترکی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- حروف صدادار خشن (قالین) مانند: آ، a، او، o، او، u، ای، i (که در کلمه ایللیق = ولرم وجود دارد). به این صداها خلفی هم گفته می‌شود، زیرا با خلف دهان تلفظ می‌شوند.
- ۲- حروف صدادار نازک (اینجه) مانند: آ، e، ا، e، او، ö، او، ı، ای، i (مثلاً در کلمه ایل = سال). این حروف صدادار ممکن است گرد (دوداقلانان و یا یووارلاق) و یا مسطح (دوداقلانایان و یا یاستی) باشند:

۱- حروف گرد عبارتند از: او، o، او، u، او، ö، او، ı.

۲- حروف مسطح عبارتند از: آ، a، آ، e، ا، e، ای، i.

حروف اول هجای اول ریشه کلمات از هر گروه باشد بقیه حروف صدادار از همان گروه خواهد بود. حتی کلمات خارجی هم بعد از آن که در اثر استعمال جزو لغات ترکی درآمدند تابع همین قاعده خواهند بود. مثلاً در کلمه «آلماق» به معنی گرفتن چون صدادار اول آ (خشن و مسطح) می‌باشد صدادار هجای دوم نیز آ یعنی از گروه هجای اول است.

در زبان ترکی صائتها دارای ترتیب مشخصی هستند که در اکثر کلمات ترکی رعایت میشود و از ترتیب آنها می‌توان تشخیص داد که کلمه ترکی و یا بیگانه است.

ترتیب صائتهای خشن بر طبق ضوابطی که به تفصیل در کتابهای دستور می‌آید عموماً چنین است: او، o برای هجای اول، او، u برای هجای دوم، آ، a برای هجای سوم، ای، i برای هجای چهارم.



همچنین ترتیب عمومی برای صائتهای نازک چنین است:

اؤ ۵ برای هجای اول، او ۵ا برای هجای دوم، آ ۵e (ə) برای هجای سوم، ای ۵ برای هجای چهارم می‌باشد.

در ترکی ترکیه فتحه و کسره بیشتر به شکل فتحه تلفظ می‌شود. از اینجهت در الفبای جدید فقط E (فتحه کوتاه) وجود دارد، ولی در کلمه گنجه gece هجای اول با کسره و هجای دوم با فتحه است. بنابراین اؤ ۵ در کلمات ترکی در هجای اول می‌آید و او ۵ در مرتبه دوم و آ ۵ در مرتبه سوم و ای ۵ در مرتبه چهارم قرار می‌گیرد.

برای فراگرفتن این سلسله مراتب به خاطر سپردن ترتیب قرار گرفتن صداها در کلمات اوخوماق (خواندن) و گو تورمک (برداشتن) کافی است.

اگر در کلمه‌ای صائت هجای اول اؤ ۵ بوده باشد به جای صائت دوم ممکن است صائت سوم بیاید ولی صائت چهارم نمی‌آید، یعنی به جای اوده و ödev (وظیفه) نمی‌شود گفت اودیو ödiv. مثلاً کلمه لیمو یا لیمون ترکی نیست زیرا وقتی در هجای اول صائت چهارم ای ۵ باشد در هجای بعدی نمی‌تواند اؤ ۵ و یا او ۵ یعنی صائتهای اول یا دوم بیاید. اگر این کلمه ترکی بود لیمین یا لیمن گفته میشد.

کلمات خارجی هم وقتی در اثر کثرت استعمال جزو ترکی محسوب شوند تابع همین قاعده می‌گردند. مثلاً کلمه صابون ترکی نیست ترکی آن صابین می‌شود. همچنین صورت کنونی آلتین (طلا) به صورت قدیمی آن «آلتون» ترجیح دارد (هماهنگی اصوات). از روی این قاعده می‌توان کلمات ترکی و تلفظ صحیح آنها را تشخیص داد. قاعده‌ی هماهنگی در صامتها و بین صامتها و صائتها نیز رعایت می‌شود.

در اینجا برای اختصار از شرح آنها خودداری می‌نمائیم.

هماهنگی اصوات سبب می‌شود که کلمات ترکی دارای آهنگ خاص بوده و تلفظ صحیح آنها اثر مطبوعی در شنونده ایجاد نماید.

حروف و یا صداهاى رایج ترکی ۳۲ عددند که از آنها ۹ صائت و بقیه صامت می‌باشند.

در ترکی بر خلاف فارسی و عربی صداها را کوتاهند و به همین علت شعرای ترکی گو در شعر عروضی به اجبار از کلمات فارسی یا عربی استفاده کرده و یا بعضی اوقات صداها را کشیده تلفظ می‌نمایند. وزن عروضی بر خلاف وزن هجائی برای شعر ترکی مناسب نبوده و در شعر معاصر جای سابق خود را از دست داده است. شعر ترکی قبل از پذیرفتن اسلام با وزن هجائی سروده شده و «قوشوق» یا «قوشقی» نامیده میشد. بعد از آنکه بر اثر مهاجرتها ترکان به اعراب و فارسی زبانان

نزدیک شدند وزن عروضی را از آنان اقتباس و به مرور وزن کلاسیک شعر ترکی قرار دادند. باوجود این شعرای خلقی (اوزانها و عاشیقها) اشعار خود (بایاتی و قوشما و ...) را با وزن هجائی سروده‌اند. در بررسی مقایسه‌ای زبانها از چهار نقطه نظر تحقیق می‌شود:

۱- از نظر جمله بندی یا نحو

۲- از نظر مورفولوژی یا شکل خارجی و پسوندها

۳- از نظر آوائی یا فوتیک (صداها)

۴- از نظر لغات

از نظر نحو و یا جمله بندی قبلاً به طور اختصار توضیحاتی داده شد.

از نظر مورفولوژی کلمات ترکی به دو قسمت ریشه و پسوند تقسیم می‌شوند. ریشه کلمات ثابت بوده و ممکن است ساده و یا ساخته (پیوندی) و یا مرکب باشند. ریشه‌های ساده ممکن است تک هجائی و یا چند هجائی باشند مانند: آد(اسم)، سو(آب)، گتیر(بیاور).

ریشه‌های ساخته از پیوند یک یا چند پسوند به ریشه ساده به وجود می‌آیند مانند: سولاماق(آبیاری کردن).

ریشه‌های مرکب از ترکیب دو ریشه ساده و یا یک ریشه ساده و یک ریشه پیوندی و یا بیشتر به وجود می‌آید مانند: ال چکمک (دست کشیدن).

پسوندهای ترکی بسیار غنی و متنوع و به دو دسته سازنده و تصریفی تقسیم می‌شوند.

۱- پسوندهای سازنده زیادند و انواع مختلف دارند و با پیوند آنها به ریشه‌های مختلف کلمات جدیدی با معانی تازه ساخته می‌شود. مهمترین آنها عبارتند از:

۱- چی، چئی، چو، چۆ. این پسوندها برای تعیین حرفه و هنر بکار می‌رود مانند: قاچاقچی، چۆرکچی(نانوا)، سۆروجو(راننده).

۲- لی، لئی، لۆ، لۆ. این پسوندها معنی دارنده و نسبت را می‌دهند مانند: پوللو(پولدار)، تبریزلی(اهل تبریز)، وارلی(دارا)، اۆزلو(پررو).

۳- سیز، سئیز، سۆز، سۆز. این پسوندها هم معنی پیشوند «بی» فارسی را می‌دهند: پولسوز(بی پول)، کۆمکسوز(بدون کمک).

۴- لئق، لئک، لۆک، لۆق. این پسوندها از صفت اسم و از اسم تازه می‌سازند و وضعیت، کیفیت، کمیت، عادت و خاصیت را بیان می‌کنند مانند: داغلیق(کوهستانی)، گۆزلیک(زیبائی)، دۆزلوک(راستی).

برای اختصار از ذکر دیگر پسوندهای سازنده صرف نظر می‌شود.

۲- پسونهای تصریفی: برای صرف افعال و بیان حالات مختلف اسم بکار می‌روند. پسوندهای جمع «لار و لر» هم جزو این دسته‌اند.

پسوندها از نظر قانون هماهنگی اصوات تابع آخرین صائت ریشه می‌باشند. پسوندهای تصریفی بعد از پسوندهای سازنده قرار می‌گیرند. مثلاً در کلمه‌ی «قاچاقچی لار» (قاچاقچی‌ها) و یا «قاچاقچی نین» (مال قاچاقچی).

از نظر آوایی در مبحث هم آهنگی اصوات توضیحاتی داده شد. اینک درباره لغات و مخصوصاً افعال ترکی در مقایسه با لغات و افعال فارسی توضیحاتی داده می‌شود.

در این باب امیر علیشیر نوائی در حدود ۵۰۰ سال قبل در کتاب محاکمة‌الطغین بحث قابل توجهی نموده و به عنوان مثال یکصد لغت ترکی را که معادل آنها در فارسی سره نیست مطرح نموده است. همچنین تعداد زیادی از افعال ترکی را که فارسی ندارد برشمرده است.

نوائی می‌گوید معادل این کلمات که صد تای آن به عنوان نمونه ذکر شد در فارسی وجود ندارد بنابراین اگر بخواهیم معانی این کلمات را به فارسی زبانها تفهیم کنیم ناچار باید به کمک جمله‌هائی با کمک گرفتن از کلمات عربی متوسل شویم.

لغاتی را که نوائی در کتاب خود به عنوان مثال بکار برده، کلمات ترکی جغتائی است و اغلب برای ترک زبانان ایران ناآشناست. از اینجهت در این رساله به جای آنها لغات مشابه ترکی آذری بکار برده شده است.

در این رساله در حدود ۱۷۰۰ کلمه ترکی آذری درج شده که در فارسی کلمه مستقلی برای آنها به کار نمی‌رود، ضمناً به عنوان نمونه در حدود ۳۵۰ کلمه ترکی نقل شده که عیناً در فارسی به کار می‌رود مانند: آقا، خانم، سراغ، اوغور، قاب، قاشق، قابلمه، دولمه، بیرق، سنجاق و امثال آنها. لغات فوق از فرهنگ عمید و فرهنگ ارشادی فرد، فرهنگ آذربایجانی فارسی که از طرف آ. پیفون تألیف و چاپ شده و همچنین واژه‌نامه ترکی آذری - فارسی م.ع. فرزانه که برای چاپ آماده می‌شود با همکاری خودشان استخراج شده است. فرهنگ پیفون دارای ۳۰ هزار لغت ترکی است اما فرهنگ فرزانه مفصل‌تر است. در حدود ۱۵۰ لغت ترکی هم که عیناً در فارسی به کار می‌رود از کتاب فارس دیلینده آذربایجان سؤزلری (لغات آذربایجانی در زبان فارسی) تألیف مرحوم پروفیسور حسن زرینه‌زاده که در سال ۱۹۶۲ در باکو چاپ شده در اینجا نقل شده است. در برابر کلمات داخل پارانتر حرف ز نوشته شده است. عین همین بررسی از فرهنگ ترکی - فارسی (ترکی ترکیه) ابراهیم اولغون و جمشید

درخشان نیز به عمل آمده. فرهنگ اخیر دارای ۳۵ هزار لغت ترکی می‌باشد. از این فرهنگ ۱۱۰۰ لغت ترکی استخراج شده که معادل آنها در فارسی نبوده و ۱۱۰ کلمه ترکی نیز عیناً در فارسی به کار می‌رود.

در مقایسه دیکسیونرهای ترکی آذری و ترکی ترکیه مشاهده می‌شود لغاتی که معادلشان در فارسی موجود نیست در دو لهجه ترکی یکی نبوده و در بیش از ۳۰٪ لغات باهم متفاوتند. از طرفی از هر ریشه لغتی ۴-۱ کلمه ذکر شده، در صورتیکه در ترکی از یک ریشه تعداد زیادی کلمات ساخته می‌شود و هر کدام معنی به خصوصی دارند. ضمناً باید خاطر نشان نمود که در حال حاضر ۲۸ زبان یا لهجه مستقل ترکی وجود دارد که ۲۰ لهجه آن دارای کتابت و ادبیات می‌باشند و هر کدام دارای لغات مترادف بیش از یک هزار لغت ترکی آذری می‌باشند. با این ترتیب معلوم می‌شود که هزاران کلمه در ترکی موجود است که معادل آنها در زبان فارسی نیست.

در زبان ترکی کلماتی با اختلاف جزئی (نوآنس) در معانی موجود است که در فارسی نیست. مثلاً برای انواع دردها کلمات آغری، آجی، سیزی، یانقی، زوققو، سانجی، گۆینه‌مک، گیزیله‌مک، اینجیمک به کار می‌رود که هر کدام درد به خصوص را بیان می‌کنند.

آغری معادل درد فارسی است (درد عضوی)، سانجی به درد کولیک احشاء تو خالی گفته می‌شود مانند قولنج روده، آجی به درد پرووکه (provoque) گفته می‌شود مانند درد در موقع کشیدن دندان. سیزی به درد خفیف سوزش دار گفته می‌شود. یانغی معادل سوزش می‌باشد. زوققو درد همراه ضربان است مانند درد آبه‌سه و درد عقربک انگشتان و امثال آنها. گۆینه‌مک شبیه سوختن است و در دقایق اول سوختگی دیده می‌شود. اینجیمک درد موقع پیچ خوردگی مفاصل و یا درد حاصل از ضربه و سقوط می‌باشد. گیزیله‌مک درد شبیه گزگز کردن دردناک می‌باشد. در فارسی برای تمام حالات فوق لغت درد و یا سوزش به کار می‌رود.

در ترکی به گریه کردن آغلاماق گفته می‌شود. ولی این کلمه مترادفهای زیادی دارد که هر کدام حالات مختلف گریه را بیان می‌کند. مثلاً آغلامسیماق یعنی بغض کردن و به حال گریه افتادن بدون اشک ریختن. بۆزمک به معنی حالت گریه گرفتن کودک. دۆلوخسونماق به معنی حالت گریه به خود گرفتن و متأثر شدن بزرگسال و پر شدن چشم از اشک می‌باشد. آغلاشماق به معنی گریه دسته جمعی و تعزیه به کار می‌رود. هۆنکورمک با صدای بلند گریه کردن و هۆککوله‌مک گریه با حق حق می‌باشد. بوزلاماق با صدای بلند گریه کردن و از سرما لرزیدن می‌باشد. ایچین چالماق به معنی از فرط گریه کردن گریه بدون اشک و یا حق حق نمودن است. کۆیرلمک به معنی حالت گریه دست دادن است.

در ترکی جغتائی اینگره‌مک و سینگره‌مک به معنی یواش یواش بطور مخفی گریه کردن و سیقتاماق به معنی زیاد گریه کردن و اوکورمک به معنی با صدای بلند گریه کردن می‌باشد. همچنین بیغلاماق به معنی گریه کردن و اینجگیرمک به معنی با صدای نازک گریه کردن است.

در ترکی اوسانماق به بیزار شدن و به تنگ آمدن می‌گویند. بیقماق، بئزیکمک و بئزمک و چیریمک هم با اختلاف جزئی همان معنی را میدهد. مثلاً چیریمک بیشتر به معنی زده شدن می‌باشد. ترپشمک به معنی تکان خوردن و ترپتمک به معنی تکان دادن می‌باشد ولی چالخالماق به معنی تکان دادن به منظور سوا کردن (مثلاً سوا کردن کره از ماست)، قاتیشدیرماق به معنی مخلوط کردن و قاریشدیرماق به معنی بهم زدن با قاشق و غیره می‌باشد. بیرقالماق به معنی تکان دادن و جنباندن و سیلکه‌له‌مک به معنی تکان دادن درخت و یا لباس و فرش و امثال آن می‌باشد. در فارسی برای هیچکدام از این تعبیرات لغات مستقل به خصوصی وجود ندارد.

ایمرنمک، قیسمانماق که با اختلاف جزئی به معنی آرزو کردن و هوس کردن و نیسگیل به معنی آرزوی برآورده نشده و حسرت می‌باشد، هیچکدام معادل مستقلی ندارد. برای دعوا کردن کلمات متعددی به کار می‌رود که هر کدام شکل و حالت ویژه‌ای را از دعوا بیان می‌کنند مانند:

دویشمک: همدیگر را کتک زدن

ووروشماق: همدیگر را زدن

ساواشماق: با یکدیگر دعوا و جنگ کردن و گلاویز شدن

دیدیشمک: دعوا همراه چنگ زدن همدیگر

چارپیشماق: دعوا و برخورد به همدیگر، تصادم

دالاشماق: با هم دعوی لفظی کردن

دارتیشماق: با هم مشاجره کردن

چاخناشماق: با هم سرشاخ شدن

توتوشماق: دعوا با گرفتن همدیگر

بوغوشماق: دعوا همراه یقه‌ی همدیگر را گرفتن و خفه کردن

تپیشمک و تپیکلشمک: دعوا همراه لگد انداختن به هم

خیرتدکلشمک یا قیرتلاقلشماق: دعوا همراه گلوی همدیگر را گرفتن

سویشمک: همدیگر را دشنام دادن

دیرشمک: دعوا کردن، رو در روی هم ایستادن

بوغازلاشماق: گلوی همدیگر را گرفتن، رو در روی هم قرار گرفتن، دعوا کردن

چیرپیشماق: زد و خورد

دوروشماق: مناقشه، مجادله، رو در رو شدن

سوپورلشمک: گلاویز شدن، در هم آویختن

همچنین برای اینکه بگویند فلانی از در وارد شد، بسته به شخصیت فلانی و نحوه‌ی ورود و

مناسبت گوینده با وی کلمات زیر به کار می‌رود:

قاپی دان گلدی (از در آمد، بطور متعارف)

قاپی دان ایچری بویوردولار (از در تشریف فرما شدند)

قاپیدان گیردی (از در وارد شد، بطور خودمانی)

قاپی دان گنچدی (از در گذشت)

قاپی دان سوخولدو (از در خودش را چپاند)

قاپی دان تیپلیدی (از در خودش را به زور تو کرد)

قاپی دان دور تولدو (از در یواشکی تو آمد)

قاپی دان سووروشدو (از در سر خورد و آمد تو، بمعنی مجازی)

در ترکی به مرغابی «اوردک» گفته می‌شود ولی برای انواع آنها اسامی مختلف بکار می‌رود. مثلاً به

اردک ماده «بورچین» و با اردک نر «سونا» و همچنین «یاشیلباش» گفته می‌شود.

در ترکی برای اسب و اغلب حیوانات اهلی در هر سنی نام مخصوص وجود دارد. مثلاً «قولون»

برای اسب نوزاد، «دای» به اسب دو ساله و «یولان» به اسب پنج ساله گفته می‌شود.

برای صداهای حیوانات مختلف و عناصر طبیعت لغات ویژه‌ای بکار می‌رود مانند: سوشیریلتییسی،

یارپاق خیشیلتییسی، اؤت پیچیلتییسی، گوئی گورولتوسو، پلنگ نریلتییسی، قوش جیویلتییسی،

اینکلرین بویورمه‌سی، شلاله‌نین چاغلما‌سی که به ترتیب بمعنی: صدای شرشر آب، صدای خش

خش برگ، صدای افتادن باد در سبزه، صدای غرش آسمان، صدای غرش پلنگ، صدای جیک جیک

مرغ، صدای گاوها و صدای ریزش آبشار میباشد.

همچنین در برابر کلمه‌ی «کندن» فارسی شش کلمه‌ی ترکی موجود است که هر کدام در محل و

مورد خاصی بکار می‌رود: قازماق بمعنی کندن زمین و امثال آن، یولماق بمعنی کندن مو و کندن از ریشه

سویماق بمعنی کندن پوست و راهزنی، اویماق بمعنی کندن چوب و امثال آن برای مثبت کاری و

درآوردن چشم بکار میرود. همچنین قوُپارماق برای کندن جزئی از چیزی و قیرتماق برای کندن و برداشتن جزئی از چیزی و وشگون گرفتن گفته می‌شود. به طوریکه مشاهده می‌شود در فارسی به جای کلمات مستقل تقلید صداها بطور مکرر به کار میرود.

در ترکی لغات متشابه (اومونیم) یا لغاتی همانند با معانی مختلف بسیار است که در شعر و ادبیات برای جناس و ایهام بکار می‌رود مانند: آت به معنی اسب و آت به معنی بینداز. زبان ترکی از نظر لغات برای مفاهیم مجرد بسیار غنی است. افعال ترکی بطوریکه خواهیم دید از نظر نوع، وجه و زمان بسیار متنوع می‌باشد، در نتیجه زبان ترکی برای بیان اندیشه بطور دقیق بسیار مناسب و رساست.

ناگفته نماند با آنکه لغت باعث غنای زبان است ولی غنای زبان بیشتر تابع تحرک و قابلیت لغت سازی، افاده و بیان مفاهیم جدید و غنای مفاهیم مجرد و همچنین تنوع بیان و قدرت بیان تفرعات و تفاوت‌های جزئی (نوانس) کلام است.

با در نظر گرفتن مراتب فوق نوانی و بسیاری از شرقشناسان معتقدند که نثر زبان ترکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی، فلسفی، اجتماعی و ... رساتر و مناسبتر از بسیاری زبانهای دیگر است.

مفاهیم و اندیشه‌هایی را که می‌توان در ترکی با یک جمله بیان نمود، جملات و شرح مفصلی را در آن زبانها ایجاب می‌نماید.

در زبان فارسی واژه‌های بسیط سخت گرفتار کمبود است زیرا بیشتر آنها به مرور زمان رهاگشته و از یاد رفته است.<sup>(۱)</sup> واژگان زبان فارسی برای مفاهیم علمی مجهز نیست<sup>(۲)</sup> و مترجمان ایرانی بیش از همه این درد جانکاه را احساس می‌کنند و از این عذاب می‌برند. گاه می‌شود که انسان یک ساعت، یک روز و حتی یک هفته تمام درباره بهمان تعبیر زبان خارجی می‌اندیشد، مغز و اعصاب خود را می‌فرساید و از هم می‌گسلد و سرانجام نیز راه به جایی نمی‌برد. خوانندگان هم همواره از مترجمان و ترجمه‌های فارسی ناخشنودی می‌نمایند.<sup>(۳)</sup>

افعال: افعال کار، حرکت و حالت را بیان می‌نمایند و عنصر اصلی جمله محسوب می‌شوند، بطوریکه بدون فعل جمله ناتمام و معنی آن نامفهوم خواهد بود.

۱- دکتر م.ح. شهری. فارسی را از یاد نبریم. ص ۶۵. ۲- همانجا(دکتر رضا باطنی). ص ۴۹.

۳- همانجا ص ۴۷.

زبانهای اورال - آلتائی عموماً و زبان و یا زبانهای ترکی خصوصاً از نظر افعال غنی هستند بعلاوه دارای انواع، وجوه و زمانهای متعدد و متنوع‌اند. بطوریکه ممکن است مفاهیم و مطالبی را با یک فعل بیان نمود در حالیکه برای بیان همان مفهوم و مطلب در زبانهای دیگر نیاز به جملات مشروح و مفصل می‌باشد مثلاً: اوسانمیشام یعنی من از او به تنگ آمده و بیزار شده‌ام، خوشانلاشدیق یعنی ما با هم بطور خصوصی درد دل کردیم، قوُجاقلاشدیلاز یعنی همدیگر را در آغوش گرفتند و آغلاشدیلار یعنی با همدیگر گریه کردند، گنچیندیریر یعنی اعاشه را تأمین می‌کند و....

افعال ترکی همه باقاعده‌اند جز فعل ناقص فراموش شده‌ی ایمک به معنی بودن که بجای فعل معین بکار می‌رود. افعال در ترکی سه دسته‌اند: ساده، ساخته یا پیوندی و افعال مرکب.

افعال ساده قدیمترین افعال ترکی هستند. در حالت مصدر پسوندها: ماق، مک به ریشه فعل اضافه می‌شود مانند: قاچماق (فرار کردن و دویدن)، گلمک (آمدن).

افعال ساخته و یا پیوندی از اضافه کردن پسوندهای مختلف که نوع و حالت فعل را تعیین می‌کنند ساخته می‌شود مانند: سسله‌مک (صدا کردن)، گوژللمک (زیبا شدن)، آغیرلاشماق (سنگین شدن)، گوجلنمک (قوی شدن)، دوزلمک (درست شدن).

افعال مرکب از ترکیب دو کلمه که عموماً یک فعل و یک اسم است ساخته می‌شود مانند: باش چکمک (سرکشی کردن).

افعال مرکب از ترکیب یک فعل با فعل معین (ایدی، ایمیش = بود) هم ساخته می‌شود مانند: گل‌میش ایدی (آمده بود). در این حالت معنی نقل و روایت را می‌دهد و یا: گل‌میش (می‌آمد)، گوره بیلدیم (توانستم بینم) و....

افعال لازم و متعدی: در ترکی افعال در شکل اصلی ممکن است لازم و یا متعدی باشند مثلاً: گلمک (آمدن) فعل لازم است زیرا بوجود فاعل اکتفا می‌کند و مفعول لازم ندارد. ولی وُورماق (زدن) فعل متعدی است زیرا مفعول لازم دارد.

در ترکی با اضافه‌ی پسوندانی از افعال لازم افعال متعدی ساخته می‌شود. مثلاً به فعل اوخشاماق (شبیهِ بودن) با اضافه‌ت: اوخشاتماق (شبیهِ کردن) فعل متعدی ساخته می‌شود و یا با اضافه پسوند دیر به فعل یازماق (نوشتن) فعل یازدیرماق ساخته می‌شود.

در ترکی فعل متعدی درجه دوم و حتی درجه سوم نیز وجود دارد. مثلاً فعل وُورماق (زدن) متعدی است با اضافه دور، وُوردورماق (به وسیله کسی زدن) فعل متعدی درجه دوم و با اضافه دوتدور، وُوردوتدورماق (وسیله زدن کسی را فراهم کردن) فعل متعدی درجه سوم ساخته می‌شود.



همچنین از فعل اوخوماق به معنی خواندن ممکن است با اضافه پسوند ت فعل متعدی اوخوتماق (خواناندن یا خواستن از کسی که بخواند) ساخته می‌شود و از فعل اوخوتماق با اضافه پسوند دور اوخوتدورماق فعل متعدی درجه دوم ساخته می‌شود. وقتی می‌گوییم من اوشاغیمی اوخوتدوردم یعنی من بچه‌ام را گذاشتم به مدرسه و معلم گرفتم و یا وسائل تحصیل او را فراهم کردم تا او درس بخواند. در صورتیکه معلم می‌گوید من اوشاغی اوخوتدوم یعنی من بچه را وادار کردم تا بخواند.

در گفتگوی غیر دقیق روزانه اغلب اوقات از هر دو شکل متعدی به یک نحو استفاده می‌شود. در افعال فارسی چنین امکان و یا امکاناتی وجود ندارد و حتی از پسوند «اندن» که برای متعدی است در گفتگو و نوشتن استفاده نمی‌شود.

انواع فعل از نظر مدلول و معنی در ترکی با اضافه پسوندهای مختلف انواع مختلف فعل ساخته می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- فعل معلوم: در این نوع فعل فاعل مشخص است و ممکن است لازم و یا متعدی باشد، مانند: احمد گلدی (احمد آمد)، و احمد گتیردی (احمد آورد).

۲- فعل مجهول: در اینجا فاعل مجهول است و جای آنرا مفعول گرفته است. مثلاً: احمد وورولدو (احمد مورد ضرب قرار گرفت).

فعل مجهول با اضافه پسوندهای: ایل، اول، این، اون به افعال معلوم ساخته می‌شود مانند: وئرمک (دادن)، وئرلمک (داده شدن)، آلماق (گرفتن)، آلینماق (گرفته شدن).

۳- فعل مرجوعی: در فعل مرجوعی و یا ارجاعی فاعل و مفعول یکی است و عمل فعل به خود فاعل برمی‌گردد مانند: ستویندی (خوشحال شد) که از فعل ستومک (دوست داشتن) با اضافه پسوند (این) ساخته می‌شود.

پسوندهای افعال مرجوعی شبیه افعال مجهولند ولی در اینجا مفعول و فاعل هر دو معلوم و یکی هستند مانند: گورمک (دیدن) و گورونمک (دیده شدن)، یوماق (شستن)، یویونماق و یا یوونماق (خود را شستشو دادن).

۴- فعل متقابل یا باب مفاعله: در این افعال هر دو طرف فاعل فعلند و اثر فعل به هر دو طرف مترتب می‌شود مانند باب مفاعله عربی: گوروشمک (همدیگر را دیدن)، ستویشمک (همدیگر را دوست داشتن). این افعال با اضافه پسوندهای ایش، اوش، آش، اش، ش از فعل معلوم ساخته می‌شود مانند: ستومک (دوست داشتن) و ستویشمک (همدیگر را دوست داشتن).

۵- فعل الزامی یا باب الزامی: در نوع الزامی موضوع الزام در کار است و با اضافه پسوند آسی، اسی و فعل معین ایملک (هستن) ساخته می‌شود مانند: آلاسییام (گرفتنی هستم، باید بگیرم)، گنده‌سییم (گرفتنی هستم، لازم است که بروم) برای حال. گنده‌سی‌ایدیم (گرفتنی بودم) برای ماضی حکایه‌ای. گنده‌سی‌ایمیشم (گرفتنی بوده‌ام) برای ماضی روایتی: گنده‌سی‌ایسم (اگر گرفتنی هستم) برای حال شرطی. گنده‌سی‌ایدیسم (اگر گرفتنی بودم) برای ماضی شرطی.

هر کدام از این انواع فعل و یا بابها ممکن است تنها یا با هم بوده باشند. همچنین ممکن است تأییدی، انکاری و یا نفی بوده باشند. مثلاً ممکن است فعلی در عین حال الزامی، متقابل، مجهول و یا معلوم باشد که با اضافه پسوندهای مربوطه ساخته می‌شوند و سبب غنای فعلی می‌گردند مانند: سئویشدیرمه‌لییم (باید من سبب بشوم تا آنها یکدیگر را دوست داشته باشند).

با این ترتیب ممکن است حالات و معانی مختلف را با یک کلمه بیان نمود در صورتیکه در اغلب زبانهای دیگر برای بیان همان مطلب باید جمله و یا جملاتی را پشت سر هم بکار برد.

انواع فعل از نظر شکل یا وجه و زمان: از نظر شکل یا وجه افعال فرمهای زیر دیده می‌شود:

۱- وجه مصدری یا مصدر: پسوندهای مصدری عبارتند از ماق، مک مانند: آلماق (گرفتن) و گلمک (آمدن). وجه مصدری نیز بطوریکه خواهیم دید صرف می‌شود.

۲- وجه امر: در اینجا پسوند زمان وجود ندارد فقط پسوند ضمیرهای شخصی به ریشه می‌چسبند و در دوم شخص مفرد فقط ریشه فعل ذکر می‌شود مانند: آل (بگیر)، گل (بیا).

۳- وجه اخباری: وجه اخباری از وقوع یا حدوث فعل در زمان معین و از طرف شخص معین به اثبات یا نفی و بطور قطع و یقین خبر می‌دهد. وجه اخباری اشکال تصریفی فعل در همه زمانها را در بر می‌گیرد و بر حسب اینکه بطور مستقل یا به کمک فعل معین ایملک تصریف شود دارای شکل ساده یا مرکب می‌باشد.

وجه اخباری ساده زمانهای ماضی مطلق، ماضی نقلی، زمان حال، مضارع و زمان آینده و وجه اخباری مرکب زمانهای ماضی بعید، ماضی ناقص، ماضی استمراری و ماضی مستقبل را شامل می‌شود.

ماضی مطلق: ماضی مطلق با اضافه پسوندهای دی، دی، دئ، دؤ، دو و پسوندهای ضمیر شخصی به ریشه فعل ساخته می‌شود مانند گلدی (آمد)، یازدی (نوشت)، ووردو (زد)، گوردو (دید)، گوردوم (دیدم)، گوردون (دیدی).

ماضی مطلق بجای وجه شرطی فعل نیز بکار میرود و آن موقعی است که اجرای فعل بصورت

قطعی و نمایانتر نشان داده شود مانند: قونشون پیس اولدو، کؤچ قورتار. یعنی وقتی همسایه‌ات بد بود، کوچ کن و خودت را نجات بده.

ماضی نقلی: نتیجه‌ی وقوع یا حدوث حرکت و حالت را که در گذشته انجام پذیرفته، در حین تکلم بیان می‌دارد و پسونده‌های آن عبارتند از: می‌ش، می‌ش، می‌ش، می‌ش، می‌ش. مانند: گلمیشم (آمده‌ام)، یازمیشسان (نوشته‌ای)، وورموش (زده‌است)، گؤرموش (دیده‌است).

ماضی استمراری: پسونده‌های ماضی استمراری عبارتند از: ایردی، ایردی، اوردو، اوردو. مانند: گلیردی (می‌آمد)، یازیردی (می‌نوشت)، دولوردو (پر می‌شد)، گؤروردو (میدید).

ماضی بعید: پسونده‌های ماضی بعید عبارتند از: می‌ش ایدی، می‌ش ایدی، مؤش اودو، مؤش اودو، مانند: گلمیش ایدیم (آمده بودم)، یازمیش ایدین (نوشته بودی)، سولموشودون - سولموشدون (پژمرده شده بودی)، گؤرموشودولر (دیده بودند).

به گفته‌ی عده‌ای از زبان‌شناسان در ترکی ۲۴ شکل مختلف ماضی وجود دارد. ما در اینجا بذکر مهمترین آنها بسنده نمودیم.

زمان حال: وقوع و حدوث فعل را در حال تکلم بیان می‌کند و با اضافه پسونده‌های: ایر، ایر، اؤر، اؤر ساخته می‌شود مانند: گلیر (می‌آید)، یازیر (مینویسد)، دولور (پر می‌شود)، اوزور (شنا می‌کند).

زمان حال استمراری (وجه مصدری): در ترکی علاوه بر زمان حال عادی، زمان حال استمراری موجود است که از حرکت و حالتی که وقوع یا حدوث آن قبل از لحظه‌ی تکلم آغاز شده و در حال حاضر ادامه دارد حکایت می‌کند مانند: بولودلار گؤیدن چکیلمده‌دیر. یعنی ابرها در حال دور شدن از آسمان هستند. و یا یازماقدادیر (در حال نوشتن است). پسونده‌های زمان حال استمراری ماقدا، مکده میباشند.

زمان حال استمراری شکلی از وجه مصدری و یا اسم فعلی است. وجه مصدری غیر از حال، زمان ماضی و شرطی نیز دارد.

زمان ماضی مصدری: با پسونده‌های ماقدا ایدی، مکده ایدی ساخته می‌شود مانند: یازماقدا ایدی (در حال نوشتن بود)، گلکمده ایدی (در حال آمدن بود). شرطی آن: یازماقدا ایدیسه (اگر در حال نوشتن بوده) میباشند. شکل شرطی حال مصدری: یازماقدا ییسا، وئر مکده ایسه.

زمان آینده: زمان آینده در ترکی به دو شکل قطعی و غیر قطعی وجود دارد.

شکل قطعی اجرای مسلم فعل را در آینده معلوم می‌دارد و پسوند آن عبارت از آجاق، اچک

میباشد مانند: یازاجام (خواهم نوشت)، یازاجاقسان (خواهی نوشت)، یازاجاق (خواهد نوشت)،  
گنده جگم (خواهم رفت)، گنده جکسن (خواهی رفت) و گنده جک (خواهد رفت).

در شکل غیر قطعی اجرای فعل در آینده اعلام میشود ولی قطعی نیست و پسوند آن عبارتند از:  
آر، ار، مانند: یازارام (مینویسم در آینده)، یازارسان (مینویسی در آینده)، گنده‌رم (میروم در آینده).  
بشکل غیر قطعی آینده، زمان عمومی یا مضارع نیز گفته میشود و در اغلب موارد معنی عادت  
وقوع فعل را نیز میدهد. مثلاً در برابر سؤال: آیا به مدرسه میروی؟ گفته میشود: بلی گنده‌رم. یعنی  
میروم. در صورتیکه شخص در حال رفتن به مدرسه باشد باید بگوید: گندیرم (میروم). در فارسی در  
هر دو حالت، زمان حال یعنی (میروم) بکار میرود.

وجه شرطی: وقوع یا حدوث فعل را بصورت شرط بیان میکند مثلاً:

آختارسان تاپارسان. یعنی اگر جستجو کنی پیدا میکنی. پسوندهای وجه شرطی عبارتند از: سا،  
سه که به ریشه‌ی فعل میچسبند.

در وجه شرطی هم دو شکل ساده (حال و آینده و مضارع) و مرکب (زمانهای ماضی) وجود دارد.  
پسوندهای شرطی ماضی: ایدی، ایمیش میباشد مانند:

آختارسایدی تاپاردی. یعنی اگر جستجو میکرد پیدا میکرد.

مثال برای وجه شرطی ساده:

۱- برای حال: گلیرسم (اگر بیایم)

۲- برای مضارع: گلرسم (اگر بیایم)

۳- برای آینده: گله جکسم (اگر خواهم آمد) میباشد.

مثال برای وجه شرطی مرکب:

۱- برای ماضی مطلق: گلسه ایدیم (اگر میامدم).

۲- برای ماضی نقلی: گلسه ایمیشم (اگر آمده بودم) میباشد.

وجه اجباری: در اینجا در اجرای فعل اجبار موجود است و پسوندهای آن مالی، مملی میباشد که به  
ریشه‌ی فعل میچسبند و بعد از آنها پسوند ضمیر شخصی اضافه میشود مانند: یازمالیام (مجبور هستم  
که بنویسم)، گنتمه لییم (مجبور هستم که بروم).

وجه اجباری نیز بدو شکل ساده و مرکب صرف میشود.

شکل ساده دارای زمان حال میباشد مانند: گلمه لییم (باید بیایم).

شکل مرکب دارای ماضی مطلق، ماضی شرطی، ماضی روایتی، و حال شرطی میباشد.

مثال وجه اجباری مرکب ماضی مطلق: گلمه‌لی ایدیم (باید می‌آمدم)، ماضی شرطی: گلمه‌لی دیسم - گلمه‌لیدیمسه (اگر بنا بود بیایم)، ماضی روایتی: گلمه‌لی ایمیشسم (اگر بنا بوده بیایم) و حال شرطی آن: گلمه‌لی ایسم (اگر بناست بیایم) میباید.

وجه آرزو: در اینجا وقوع یا حدوث فعل بشکل خواست و آرزو بیان میشود. مثلاً: ایسته بیرم گندم (میخواهم بروم). پسوندهای وجه آرزو عبارتند از:

آ، امیباشد و در ریشه‌هائیکه به صائت ختم می‌شوند یا، یه می‌باشد مانند: آلام (بگیرم)، گندم (بروم)، یویام (بشویم)، ینیم (بخورم).

وجه آرزو به دو شکل ساده و مرکب می‌باشد. پسوند شکل ساده همان آ، امی‌باشد مانند: قاریبا (پیربشود)، اؤرته (پوشاند). پسوندهای شکل مرکب وجه آرزو عبارتند از: ایدی (ماضی مطلق)، ایمیش (ماضی نقلی یا حکایه‌ای) و زمان گذشته را بیان می‌کنند مانند: گنده‌ایدیم (کاشکی میرفتم) و یا گنده‌ایمیشم (بهر بود میرفتم).

در صورتیکه قبل از فعل گرک (باید) هم اضافه شود، معنی الزام، آرزو و تأسف را میدهد. مثلاً: گرک یازایدیم (باید می‌نوشتم، بهتر بود می‌نوشتم و حالا متأسفم که نوشته‌ام).

وجه تمنا: معنی خواهش و تمنا را میرساند و دو صیغه دوم شخص مفرد و جمع دارد. پسوندهای آنها عبارتند از: نه، نا (برای مفرد)، نیزه، نیزا (برای جمع) مانند: گلسه‌نه (ممکن است بیائی، خواهش می‌کنم بیا)، یازسانا (خواهش می‌کنم بنویس)، گلسه‌نیزه، یازسانیزا.

وجه موصولی: دو قسمت جمله را بیکدیگر پیوند می‌دهد و دو زمان گذشته و آینده دارد مثلاً: سنین منه وئردیگین کیتابلاری اوخودوم (کتابهایی را که تو به من داده بودی خواندم) و یا سنین منه وئره‌جگین کیتابلاری اوخویاجاغام (کتابهایی را که در آینده به من خواهی داد خواهم خواند).

در فارسی وجه موصولی، وجه تمنا وجود ندارد، وجه‌های اجباری، الزامی و آرزو هم بطور مستقل نیست.

اشکال غیر شهودی یا روایتی ماضی و مستقبل (وجه روایتی): در افعال ترکی اشکال غیر شهودی در زمان ماضی وجود دارد که شخص خبر دهنده وقوع فعل و حادثه را ندیده بلکه از قول دیگری نقل قول می‌کند. این اشکال غیر شهودی ماضی با کمک پسوندهای میش، ایمیش ساخته می‌شود. مثلاً برای ماضی گلمیش ایمیش (آمده بوده است).

برای زمان آینده نیز شکل غیر شهودی موجود است و پسوندهای آن عبارتند از: جاق ایمیش، جک ایمیش. مانند: گله‌جک ایمیش (به قرار اطلاع خواهد آمد) یا جاق ایمیش (به قرار اطلاع خواهد

نوشت).

شکل توانستن و سؤال افعال: جزو اشکال مرکب افعال میباشند. برای ساختن آنها پسوندهای آ، ا، یه به ریشه فعل اضافه می‌شود، بعد فعل بیلکم (دانستن) را به آن اضافه می‌کنند مانند: یازا بیلکم (نوشتن توانستن) یازا بیلدیم (توانستم بنویسم).

برای سؤال پسوندهای می، مو به آخر فعل اضافه می‌شود مانند: گلدی می؟ (آیا او آمد؟)، گوردومو؟ (آیا او دید؟).

علامت سؤال در ترکی محاوره‌ای در آذربایجان منسوخ شده و به جای آن آخر فعل کشیده می‌شود، ولی در ترکی ادبی باقیست.

ماضی ناقص: بر حدوث و وقوع فعل در گذشته معین دلالت می‌کند در حالیکه نتیجه و خاتمه‌ی آن در حین تکلم برای شنونده معلوم نیست مانند: اوزاقدان اینیلتی سسلری گلیردی (از دور صدای ناله می‌آمد). ماضی ناقص به دو شکل نقلی و روایتی بکار می‌رود. پسوند ماضی نقلی ناقص: ایدی و پسوند ماضی روایتی ناقص همیشه می‌باشد مانند: گلیر ایدی (می‌آمد) و گلیر ایمیش (می‌آمد). در دومی گوینده از دیگری روایت می‌کند و خود شاهد وقوع حادثه نبوده است. در هر دو صورت در فارسی ماضی استمراری بکار می‌رود.

ماضی مستقبل: دارای دو نوع قطعی و غیر قطعی است. ماضی مستقبل قطعی منظور نظر بودن انجام فعل را در گذشته نشان می‌دهد و دو شکل نقلی و روایتی دارد. شکل نقلی مانند: سیزه گله‌جک ایدیم (بنا بود خانه شما بیایم).

پسوندهای آن: جاق ایدیم، جک ایدیم،... می‌باشد.

شکل روایت آن با پسوند جاق ایمیش، جک ایمیش ساخته می‌شود مانند: یازاجاق ایمیش (قرار بود بنویسد) گله‌جک ایمیش (قرار بود بیاید).

ماضی مستقبل غیر قطعی به اجرای فعل در گذشته‌ی غیر معین دلالت می‌کند و دو شکل نقلی و روایتی دارد. پسوند شکل نقلی عبارت است از: آر ایدی مانند: قانادلانیب اوچار ایدی (بال میزد و پرواز می‌کرد).

پسوندهای شکل روایتی عبارتند از: آر، ایمیش مانند: اوچار ایمیش (پرواز می‌کرده) و گئدر ایمیش (میرفته است).

در جدول زیر صرف فعل معلوم لازم: گلکم (آمدن)، در وجوه، اشکال و زمانهای مختلف (در اول شخص مفرد) نشان داده شده است.

جدول صرف اول شخص فعل "آمدن" (گلمگ) در وجه زمانهای مختلف ترکی

شکل وزما نهایی	سادہ	ماضی (کتابه ای)	شمرطی	ماضی شمرطی	روایتی	شرطی روایتی	وجه	
							حال	آینده
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه التزامی	کلمه آیدم (با بدینما یم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه شرطی	کلمه آیدم (اگر بدینما یم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه آرزو	کلمه آیدم (اگر نکیما یم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه اجباری	کلمه آیدم (اگر بدینما یم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه معذری	کلمه آیدم (در حال آیدم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه امر	کلمه آیدم (بیما یم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه ماضی	کلمه آیدم (که آیدم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه ماضی	کلمه آیدم (که آیدم)
کلمه آیدم	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	کلمه آیدم (میآیدم)	وجه تمنای	کلمه آیدم (خواهن میکنم بیما)

۱ - در اصل "گلمه آیدم" بوده، که در اکثر تلفظ‌ها شکل فعلی "گرمه آیدم" است و بر این قیاس در موارد مشابه نیز "گلمه آیدم" است.

در جدول صفحه پیش تا آنجا که مقدور بوده معانی و معادل فارسی نیز منظور شده است. البته صرف افعال ترکی منحصر به آنچه در جدول فوق آمده نمی‌باشد.

اغلب افعال ترکی را ممکن است به بابهای متعدی، مجهول، مفاعله، مرجوعی، سوال، نفی و توانستن برد و برای هر بابی جدولی نظیر جدول فوق تهیه نمود.

افعال ربط و یا قید فعلی: در ترکی به جای حروف و ادات ربط شکل ربط و یا قیدی افعال بکار می‌رود. که، واو و امثال آنها که در ترکی محاوره‌ای متداول شده از فارسی وارد شده است. که به عنوان ضمیر فاعل و مفعول نیز بکار می‌رود ولی در ترکی ادبی بکار بردن آن صحیح نیست.

افعال ربط چون اغلب اوقات حالت فعل را بیان می‌کنند لهذا قید فعلی نیز نامیده می‌شوند و در عین حال سبب ارتباط جمله‌ها می‌گردند و اشکال مختلف دارند و با اضافه‌ی پسوندهای زیر ساخته می‌شوند:

- ۱- پسوندهای چهار شکلی ایب، ایب، اوُب، اوب. مانند: گلیب (آمده)، یازیب (نوشته)، گُوروب (دیده)، اولوب (شده) بیشتر برای ربط بکار می‌رود.
- ۲- پسوندهای دو شکلی آراق، ازک مانند: یازاراق (در حالیکه نوشته)، گُوره‌رک (در حالیکه دیده).

۳- پسوندهای: آلی، آلی. مانند: یازالی (از وقتیکه نوشته) و یا گله‌لی (از وقتیکه آمده).

اینگونه افعال ربط زمان حال را بیان می‌کنند یعنی وقتیکه فعل واقع شده.

- ۴- پسوندهای اینجه، اینجا، اوُنجا، اونجه. مانند: گلینجه (به محض اینکه آمد) یازینجا (به محض اینکه نوشت)، دو یونجا (به محض اینکه سیر شد)، گُورونجه (به محض اینکه دید).

- ۵- پسوندهای دیقجا، دیکجه، دُوقجا، دوکجه. مانند: یازدیقجا (هر چه می‌نوشت) گلدیکجه (هر چه می‌آمد)، اولدوقجا (هر چه میشد)، اوزدوکجه (هر چه شنا میکرد). اینگونه افعال ربط زمان وضعیت و دوام را نشان می‌دهند.

- ۶- پسوندهای آندا، انده، مادان، مەدن مانند: یازاندا (وقتیکه می‌نویسد)، گُورنده (وقتیکه می‌بیند)، یازمادان (قبل از نوشتن)، گُورمەدن (قبل از دیدن) که بیشتر برای بیان زمان و وضعیت فعل بکار می‌رود.

پسوندهای آرکن، ارکن، یارکان، یرکن مانند: یازارکن (در موقع نوشتن)، گُوررکن (در موقع دیدن)، یئیرکن (در موقع خوردن)، قالایارکن (در موقع انباشتن) زمان و وضعیت وقوع فعل را بیان می‌کنند.

- ۸- پسوندهای دیقدا، دیکده، دوکدا، دوکده مانند: آلدیقدا (وقتیکه گرفت)، گلدیکده (وقتیکه آمد



یا به محض آمدن)، اولدوقدا (وقتیکه شد، به محض شدن)، گوردوکده (وقتیکه دید، به محض دیدن). اینگونه فعل ربط زمان را نشان می‌دهد.

در خاتمه این مقاله به جا خواهد بود اگر نگاهی مقایسه‌آمیز هر چند گذرا به چند و چون اصطلاحات و تعبیرات فعلی در زبانهای فارسی و ترکی بیاندازیم. اصطلاحات و تعبیرات فعلی که از آن در اصطلاح لغت‌شناسی به ترکیبات ثابت فعلی زبان نیز نام برده میشود. یکی از جالبترین و پرمایه‌ترین شقوق لغوی و ترکیبی زبان در ارائه معانی مجازی و تشبیهی است.

زبان فارسی در عین حال که یکی از زبانهای ترکیبی است و کلمات آن انعطاف زیادی برای تشکیل اصطلاحات و تعبیرات فعلی دارد از وسعت و شمول زبان ترکی در ایجاد و کاربرد این نوع ترکیبات برخوردار نیست. در زبان ترکی تنها در رابطه با اعضای بدن انسانی از نوع: باش (سر)، گوز (چشم)، آغیز (دهان)، آیاق (پا) و امثال آن صدها اصطلاح و تعبیر وجود دارد اینک برای اینکه در این باب نموداری به دست داده باشیم به نقل تعدادی از اصطلاحات و تعبیرات فعلی رایج در زبان ترکی که از یادداشتهای آقای م.ع. فرزانه اقتباس شده در رابطه با کلمه دیل (زبان) بسنده می‌کنیم:

- ۱- دیل - آغیز ائله مک (دلداری دادن، بالحن ملایم خواستار پوزش شدن، رفع رنجش و کدورت کردن).
- ۲- دیل آچماق: زبان باز کردن (طفل)، درد خود را باز گفتن، التماس کردن و خواهش کردن
- ۳- دیل بوغازا سالماق: وراچی کردن، پشت سرهم و بدون وقفه حرف زدن
- ۴- دیل اویرتمک: چیزهای ندانسته را یاددادن، حرف یاد (یکی) دادن، راه و چاه نشان دادن
- ۵- دیل تاپماق: تفاهم پیدا کردن، جلب رضایت و اعتماد کردن، زبان مشترک یافتن
- ۶- دیل تؤکمک: خواهش و تمنا کردن، اصرار ورزیدن
- ۷- دیل چیخارماق: استهزا کردن، ادای یکی را درآوردن
- ۸- دیل وئرمک: راضی شدن، قول دادن \* دیل وئرمه مک: امکان حرف زدن به دیگری ندادن
- ۹- دیلده توک بیتمک: از تکرار و بازگویی یک مطلب خسته شدن.
- ۱۰- دیلدن دوشمک: خسته شدن، از پا درآمدن.
- ۱۱- دیلدن سالماق: خسته و درمانده کردن، از پا انداختن.
- ۱۲- دیلدن دوشمه مک: ورد زبان بودن، از یاد نرفتن، فراموش نشدن.
- ۱۳- دیله گتیرمک: یکی را به حرف واداشتن، کاری را که در حق یکی انجام داده شده به زبان

راندن.

۱۴- دیله توتماق: با حرفهای شیرین یکی را رام کردن، بچه‌ی در حال گریه را با زبان ساکت

کردن.

۱۵- دیله گنیرمه‌مک: یارای گفتن حرفی را نداشتن، حرفی را که گفتن آن ممکن است نگفتن.

۱۶- دیلی آغزینا سیغماساق: خودستائی کردن، حرفهای گنده - گنده گفتن.

۱۷- دیلی باتماق: نطقش خاموش شدن.

۱۸- دیله گلمک: زبان به شکوه و شکایت گشودن، به ناله و فغان آمدن.

۱۹- دیلی قیسا اولماق: به خاطر داشتن قصور، جرأت حرف زدن نداشتن.

۲۰- دیلی دولاشماق: حرفها را اشتباه گفتن، در نتیجه اشتباه و یا دستپاچگی حرفها را قاطی

کردن.

۲۱- دیلی دؤنمه‌مک: قادر به تلفظ و ادای صحیح حرف نبودن.

۲۲- دیلی توتولماق: توان و یارائی گفتن را از دست دادن، به هنگام سخن گفتن لکنت پیدا کردن.

۲۳- دیلینه وورماماق: از چشیدن چیزی امتناع کردن.

۲۴- دیلیندن دوشمه‌مک: مرتباً تکرار کردن، به طور مدام بر زبان راندن.

۲۵- دیلیندن قاچیرماق: بی‌هوا و بی‌حساب از دهانش در رفتن.

۲۶- دیلینی باغلاماق: وادار به سکوت کردن.

۲۷- دیلینه باغلاماق: به گردنش گذاشتن.

۲۸- دیلینی بیلیمک (باشا دوشمک): از حال و مقالش باخبر شدن، راز دلش را حالی شدن.

۲۹- دیلینی قارنینا (دینمز یئرینه) قویماق: از زیاده‌گوئی خودداری کردن، زبان در حلق فرو بردن.

۳۰- دیلینی دیشله‌مک: حرف را ناتمام گذاشتن، در وسط حرف تأمل کردن.

۳۱- دیلینی کسمک: به سکوت واداشتن، جلو حرف یکی را به زور گرفتن.

۳۲- دیلینی ساخلاماق: از گفتن چیز خاصی خودداری کردن، سکوت را ترجیح دادن.

۳۳- دیلینی ساخلاماق: در گفتن بی‌پروائی نشان دادن، حرف زیادی و بی‌موقع زدن.

۳۴- دیلیر ازبری اولماق: به دلیل خوشنامی به زبانها افتادن، ذکر خیر داشتن.

۳۵- دیلیرده گرمک (دولاشماق): همچون امثال ساریه در زبانها گشتن.

۳۶- دیلیرده دوشمک: ورد زبان خاص و عام شدن، سر زبانها افتادن، شایع شدن

نتیجه:

زبان ترکی یکی از باقاعده‌ترین زبانهاست و از نظر لغات، مخصوصاً افعال بسیار غنی است. وجود قانون هم‌آهنگی اصوات، کلمات ترکی را موزون و آهنگدار نموده و بآنها نظم و ترتیب خاص داده است.

در ترکی علاوه بر اسامی ذات لغات زیادی برای مفاهیم مجرد وجود دارد. بعلاوه لغات مترادفی با اختلاف جزئی در معنی موجود است که میدان قلمفرسائی را وسیعتر و قلم نویسنده را تیزتر و دقیقتر میسازد.

افعال ترکی بقدری وسیع و متنوع‌اند که در کمتر زبانی نظیر آنها را میتوان یافت. گاهی با یک فعل ترکی اندیشه و مفهومی را میتوان بیان نمود که در زبان فارسی و زبانهای دیگر نیاز به جمله و یا جملاتی پیدا میکند. از طرفی وجود پسوندهای سازنده سبب شده که قابلیت لغت‌سازی برای بیان مفاهیم مختلف و تعبیرات جدید بسیار زیاد است.

نحو و ترکیب کلام در ترکی با زبانهای هند و اروپائی متفاوت است. در ترکی عنصر اصلی جمله یعنی فعل اصلی در آخر جمله قرار دارد. در زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی جمله در ابتدا قرار میگیرد و عناصر بعدی با ادات ربط بشکل حلقه‌های زنجیر بیکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند سازمان جمله ناقص نمیشود، ولی در ترکی ترتیب عناصر جمله کاملاً بر عکس است یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود و قسمت اصلی در آخر قرار گیرد و از همینجاست که هنر نویسنده و یا گوینده‌ی ترک زبان نمایان میشود.

## لغات ترکی

که معادل آنها در فارسی بشکل لغات ساده و مستقل وجود ندارد

- آباجی: مخفف آغاباجی  
آبجی (ز): مخفف آباجی، خواهر  
آتابیگ - اتابک: (آتا = پدر، بیگ = بزرگ) بمعنی مربی شاهزادگان  
آتقی: چوب عرضی، میله‌ی عرضی، روسری  
آجیتما: خمیر مایه، خمیر ترش  
آجیخماق: گرسنه شدن، احساس گرسنگی کردن  
آجی: درد پرووکه  
آجیشدیرماق: بسوزش انداختن، بدرد آوردن  
آجیق: قهر، کینه  
آجیقلاماق: بر کسی خشم کردن  
آجیلاشماق: تلخ شدن  
آجیمتیراق: کمی تلخ، تلخ گونه  
آجیمسی: مایل به تلخ  
آجینا جاقلی: ترحم انگیز، اسفبار  
آجیندیریجی: رقت آور  
آجینماق: افسوس خوردن، احساس همدردی کردن  
آچار: سویچ، آچار، کلید  
آچیلیشماق: خو گرفتن، مانوس شدن  
آختا: اخته (معین)  
آخچا: آقچه، پول  
آخشام: تنگ غروب  
آخشاملماق: شب را گذرانیدن، بیتوته کردن

آخر: آخور (دیوان لغات ترک)

آخیشماق: جریان یافتن

آخیم: جریان، سیلان

آخیتی: جریان، رسوب، چکه

آخین: هجوم، ازدحام

آدا: جزیره

آداش: هم نام

آدای: نخستین گام کودک، نذر

آدامااق: پریدن، گذشتن از روی چیزی

آددیملاشماق: پابه پای کسی رفتن

آددیملاماق: با گام شمردن، گذشتن با گامهای بلند

آددیملی: کسیکه قدمهای بلند داشته باشد

آدلانماق: نام گرفتن، نامور شدن

آدلیم: معروف، سرشناس

آراشدیرماق: جستجو کردن، واریسی کردن

آرالاشماق: فاصله پیدا کردن از همدیگر، دور شدن

آرالانماق: از هم جدا شدن، نیمه باز شدن

آرپاجیق: گل مژه، کورک چشم

آرتماق: زیاد شدن، فراوان شدن

آرخاج: محل استراحت گله‌ها در روزهای گرم تابستان

آرخالانماق: متکی بودن، پشت گرمی داشتن

آرخالیق: نوعی پوشاک که روی جامه‌های دیگر می‌پوشند (مركب از آرخابشت) و پسوند لبق میباشد)

آرخایین: خاطر جمع، مطمئن

آردیجیل: بی‌وقفه، پشت سرهم

آرسلان: (ز)، شیر

آرشین: ذرع

آرغاج: زودرس، نوبر (محصول و غیره)

آرغاز: نه چاق و نه لاغر

آروانا: شتر ماده، ناقه  
آریتلاماق: پاک کردن، تمیز کردن (حبوبات)  
آریتماق: پاک کردن  
آریقلاماق: لاغر شدن  
آزدیرماق: گم کردن و دک کردن کسی یا حیوانی  
آزغین: راه گم کرده، منحرف و وقیح  
آزماق: گم شدن، منحرف شدن  
آزوق: آذوقه، توشه (معین)  
آزیخماق: وخیم شدن، بدتر شدن  
آستار: (ز) آستر  
آسقی: بند شلوار، رخت آویز  
آسقیرماق: عطسه کردن  
آسیلی: تابع، معلق، وابسته  
آش: غذا، آش  
آشقارسیز: خالص  
آشقارلی: مرکب، قاطی، ناخالص  
آشقار: ماده‌ی اصلی مخلوط (در ترکیب)، عنصر  
آشماق: گذشتن، عبور کردن (از مانع یا دیوار)  
آشیریم: کمره‌ی کوه، تیغه‌ی کوه  
آشیری: یک روز در میان، زیاده از حد  
آشیلماق: تلقیح کردن، پیوند زدن  
آشینماق: فرسوده شدن، گود شدن، سائیده شدن  
آشی: واکسن  
آغا: بی‌بی، خانم، زوجه  
آغلاشما: تعزیه، گریه‌ی دسته جمعی  
آغلامسینماق: بغض کردن، به‌حالت گریه افتادن  
آغناق: غلتگاه جانوران (مراغه)، گودال، لجن‌زار

آغناماق: به پهلو غلطیدن، ریزش کردن  
 آغی: زهر، مویه، مرثیه‌خوانی، نوحه  
 آغیز یا آغوز: نخستین شیر پستانداران  
 آغیل یا آغل: طویله  
 آغیمتیل یا آغیمسیل: متمایل به سفید  
 آقا: آقا، سرور  
 آقچا(ز): آقچه، پول  
 آلاچرپوو: برف همراه با باد و سوز، کولاک برف  
 آلاچیق: اوبه، خانه‌ی چوبی یا حصیری وسط باغ، سایه‌بان نم‌دی  
 آلاق: علف هرزه  
 آل: حیل، مکر  
 آلدانماق: گول زدن، اغفال کردن  
 آلدانماق: گول خوردن، اغفال شدن  
 آلدانیش: اغفال، اغوا  
 آلدیرماق: وادار به خرید کردن، برداشتن زیر ابرو، به اجبار گرفتن  
 آلفیش: دست زدن، تشویق، دعا، تحسین  
 آلفیشلاماق: مورد تشویق قرار دادن  
 آلیشدیرماق: آتش روشن کردن، عادت دادن  
 آلیشقان: قابل اشتعال، کبریت، فندک، خوگرفته  
 آلیشماق: شعله‌ور شدن، کر گرفتن، خوگرفتن  
 آلیشیق: تراش‌ی چوب برای گرفتن اجاق  
 آلیق: جل یا نم‌دی که بروی گاو و غیره گذارند  
 آماج(ز): هدف (دیوان لغات ترک)  
 آناجلانماق: با تجربه و ماهر شدن  
 آناج: ماده، زاینده، درشت، تخم‌کن (در مرغ و غیره)  
 آندیرا: میراث، ماترک، مال بی صاحب  
 آنلاشما: تفاهم، توافق

آنلاشماق: همدیگر را درک کردن، تفاهم یافتن، قرارداد بستن

آنلاشیلماق: مفهوم شدن، درک شدن

آنلاق: فهم، دراکه، شعور

آنلاماق: فهمیدن

آنلام: مفهوم، معنی

آنلایش: فهم، ادراک

آنماق: یاد کردن، بخاطر آوردن

آنیلماق: یاد شدن، بخاطر آورده شدن

آیاقلاشماق: پایای کسی رفتن، همراهی کردن

آیاقلاماق: لگدمال کردن

آیاما: لقب یا نام مستعاری که از طرف مردم داده شود

آیریج: دوراهی، محل تقاطع راهها

آیریلماق: جدا شدن، وداع کردن

آیریلیش: جدائی، تفرقه

آیریلیشماق: از هم جدا شدن

آیریم: فرق، تفاوت

آیغیر: اسب نر

اثرکن: زود(از نظر وقت مانند صبح زود)،(تئز=زود، از نظر فوریت و سرعت)

اٹشمک: کاویدن با کندن، بافتن، تاب دادن (سبیل)

اٹشه لنمک: پنجه کشیدن مرغ بر خاک برای کاویدن دانه، مشغول کند و کاو شدن

اٹشه له مک: کاویدن یا کندن(مرغ و غیره)

اٹشه نک: جاییکه مرغ پنجه کشیده و گود کرده، جای در هم ریخته

اٹشیلمک: تاب خوردن، پیچخوردن، گود شدن

اٹلات(ز): ایلات

اٹل: ایل، عشیره

اٹلچی(ز): سفیر

اٹلخان(ز): ایلخان



انولنمک: ازدواج، زن گرفتن

ابه: مادر بزرگ، ماما

اڤريمک: پلاسيده . پير شدن (چورومک: پوسيدن، سولماق: پلاسيدن گل و غيره)

اتمتن: پرنده‌ی پر در نياورده

اتنه: کيسه‌ی جنين، ج. جهی پر در نياورده، لندوک

اتؤو: ورم طحال

اجرلی: تازه، آهاردار، مصرف نشده

ارابه: (ز)

اردم: لياقت، فضيلت، هنر

ارسين: کازدک خمير، ميله‌ی آهنی نوک پهن برای تميز کردن تنور و غيره

ارک: پشت گرمی، توقع

ارکؤيون: ناز پرورده، عزيز بيجهت، لوس

ارگن: جوان دم‌بخت، به سن بلوغ رسیده

ارگين: مايع، مذاب

ارليک: دختر دم‌بخت

ارمغان: (ز)

ارن: جوانمرد، جنگاور، اولياء، پری دریائی

ارؤو: پس مانده‌ی آب صابون، چرکاب صابون

اره‌میک: بیفایده، نازا، عقیم

اريتمک: ذوب کردن

اريشمک: سربسر گذاشتن، پايیچ شدن

اريتتی: آنچه از ذوب فلز حاصل شده باشد

ارينجک: کاهل، تنبل از زیر کار دررو

ارينمک: تبلی کردن، خجالت کشیدن، لاغر شدن، بحال مايع در آمدن

ازدیرمک: له کردن، لوس کردن

ازگیل: (ز)

ازمک: له کردن، مچاله کردن، پايمال کردن

- اسریک: چاق شده، پرواری، مست  
اسریمک: کف به دهن آوردن، مست شدن  
اسرینمک: پر خروش شدن  
اسکی: کهنه‌ی بچه، لباس کهنه  
اسکیلمک: کوچک شدن، کم آمدن، کاسته شدن  
اسکیمک: کهنه شدن، قدیمی شدن  
اسمجه: رعشه، تب لرز  
اسمر: گندم گون  
اسنه مک: خمیازه کشیدن  
اسنمه: خمیازه، دهندره  
أقل: شل و ول، بی دست و پا، از کار افتاده  
اکجانی: حاضر جواب، خود بزرگ نما  
اکمک: دک کردن، از سر باز کردن  
اکیلمک: جیم شدن، در رفتن، کاشته شدن، تخم پاشیده شدن  
الک: (ز)  
اللشدیرمک: انگولک کردن، ور رفتن  
اللشمک: تلاش کردن، درگیر شدن  
اللهمک: دستمالی کردن، با دشت ورز دادن  
النگه: استخوان خشکیده  
اله مک: غربال کردن  
امجک: نوک پستان، پستان  
امزن: ضعیف، بچه شیرنخور، کودن  
امک: سعی، زحمت  
امگک: فرق سر، ملاج  
املیک: گوسفند یا بزى که تازه علف میخورد  
امیزدیرمک: شیر دادن از طریق پستان و پستانک  
امیشدیرمک: شیر دادن از طریق پستان

اندرمک: یکدفعه ریختن، (مایعات)

انگل: مانع، طفیلی

انگی: چانه‌لق، پرگو

اویا: اوبه، چادر، خانه، ده، محل اتراق ایل

اوتاق: اطاق، منزلگاه

اوتو: اطو

اوتوراق: (ز)، اتراق

اوتوروش: طرز نشستن

اوجاق: اجاق، کانون، محل تبرک

اوجقار (ز): دوردست

اوخلو: چوبه، چوب باریک و دراز که خمیر نان را با آن پهن کنند

اوخوتماق: بدرس گذاشتن، به مدرسه فرستادن، وادار به خواندن کردن

اودغونماق: آب دهن را قورت دادن

اودلانماق: ملتهب شدن، آتش گرفتن

اودماق: بلعیدن، قورت دادن، بردن در بازی

اودوخماق: گرسنه شدن، گرسنگی کشیدن

اودوم: جرعه، یمن، خاصیت

اورپرمک: سیخ، سیخ شدن

اورتاق: شریک

اورتاقلاشا: شراکتی، دسته جمعی

اوردو: سپاه، اردو

اوروق (ز): طایفه، قبیله

اوزولمک: پس افتادن بیمار و غیره، قطع شدن

اوزولوشمک: قطع رابطه از هم دیگر

اوزون بوزون: ماهی اوزون برون

اوسانماق: بتنگ آمدن، بیزار شدن

اوغراماق: مواجه شدن، رو در رو شدن

اوغور: طالع، اقبال، یمن، اُغر

اؤغونماق: از خنده روده بر شدن، ريسه رفتن

اؤلوق: الاغ، در قدیم بمعنی پیک، چاپار آمده

اؤلان: ممکن، امکان

اؤلمازین: دور از عقل، بی سابقه، نادیده

اؤماج (ز): یکجور آش آرد

اؤسوندورماق: مأیوس کردن، فریب دادن

اؤمماق: امیدوار بودن، توقع داشتن، چیز را خواستن و ناراحت شدن

اؤمید (اؤمود): امید

اؤنوتماق: فراموش کردن

اؤنورغا: مهره‌ی پشت، ستون فقرات

اؤوخالاماق: مشت مالی، ماساژ، مالش دادن

اؤوماق: مالش دادن، مشت مال دادن

اؤووتماق: مالانندن

اؤووج: کفه دست

اؤووشدورماق: مچاله کردن

اؤووشوق: مچاله، چروک

اؤوونتو: خرده ریزه، خرده شده

اؤووندورماق: تسلی دادن

اؤوونماق: تسلی یافتن

اؤیانماق: بیدار شدن، هشیار شدن

اؤیماق: آیماق، قبيله، طایفه

اؤیماق: کندن چوپ (کنندکاری)، در آوردن چشم

اؤیما: کنده کاری

اؤیناتماق: بازی دادن، دست انداختن

اؤیناش: فاسق، مترس

اؤیناق: پر رفت و آمد، پرتحرک، مفصل

اؤیناماق: رقصیدن، بازی کردن

- اویولماق: کنده شدن، کنده کاری شدن  
 ایتگی: آنچه گم شده باشد، ضرر  
 ایتگین: گم شده  
 ایتله‌مک: هل دادن، سوق دادن  
 ایتیرمک: گم کردن، از دست دادن  
 ایچیم: جرعه، به اندازه‌ی یک قلب  
 ایراق: دور، کنار (از نظر دید و اصابت بلا)  
 ایزله‌مک: رد پای کسی را گرفتن، تعقیب کردن  
 ایستکلی: دوست داشتنی  
 ایسلانماق: خیس شدن، دچار باران شدن  
 ایسینمک: گرم شدن  
 ایشیلتی: نور ضعیف، سوسو  
 ایکیندی: عصر  
 ایگرنج: تهوع آور، متفور، نامطبوع  
 ایگرنمک: مشمئز شدن، نفرت داشتن  
 ایگرنمه: اشمئزاز، نفرت  
 ایلخیچی: گله‌بان اسب  
 ایلخی: گله‌ی اسب  
 ایلدیریم: برق، صاعقه  
 ایلدیک: پشت پا زدن در کشتی  
 ایلشمک: نشستن با احترام  
 ایلغار(ز): عهد، یرقه رفتن اسب  
 ایلگک: جا دکمه  
 ایلمک: گره بافتنی و فرش (دویون: گره معمولی)  
 ایلنجه: سر گرمی، تفریح  
 ایلشدریمک: بند کردن، کتک زدن  
 ایلشمک: گیر کردن، پیچیدن

- ایلیشیک: گره خردگی، رابطه  
ایلیک: مغز، مغز استخوان  
ایلینماق: معتدل شدن، ولرم شدن  
ایمکله‌مک: چهار دست و پا رفتن  
ایمه‌جی: داوطلب کارهای دسته‌جمعی روزهای تعطیل  
ایناق: آنزین، گلو درد، دوست صمیمی، ندیم  
اینام: اعتقاد، اخلاص  
ایناملی: معتقد، مخلص  
ایناندیرماق: معتقد ساختن  
اینانیلماق: طرف اعتقاد بودن  
اینجلمک: ضعیف شدن، نازک شدن  
اینجیک: آزرده خاطر، رنجیده‌دل  
اینله‌مک: آه و زاری کردن  
اینیلده‌مک: ناله کردن، تیر کشیدن  
آیین: قواره، بدن، قامت  
اؤتمک: آواز خواندن، نغمه‌سرائی کردن، جلو افتادن، گذاشتن  
اؤتوشمک: سلوک کردن، مراعات کردن  
اؤج: انتقام، قصاص  
اؤجشدیرمک: برانگیختن، تحریک کردن، سربسر گذاشتن  
اؤجشمک: سربسر گذاشتن، انقولک کردن  
اؤده‌مک: از عهده بر آمدن، پرداخت کردن  
اؤرپک: چارقد، روسری  
اؤرنک: مدل، سرمشق  
اؤکوز: گاو نر  
اؤنم: اهمیت، لزوم  
اؤوکله‌مک: چنگ انداختن، له کردن  
اؤیج: گوسفند دوساله

- اؤيرشمک: مأنوس شدن  
اؤيره‌نميش: مأنوس، عادت کرده  
اؤيره‌نیشلی: قابل فراگیری، مساعد  
اؤيسه‌له‌مک: غربال کردن  
اؤيمک: تعريف و تحسین کردن، مدح کردن  
اؤيورمک - اؤيومک: استفراغ کردن  
اؤيوش: تعريف، مدح  
اؤيومه: تهوع، استفراغ (بولانتي - تهوع، قوسماق - استفراغ)  
اؤيونمک: خودستائي کردن، بخود پالیدن  
بئجریلمک: پرورش یافتن  
بئزدیرمک: بتنگ آوردن، بيزار کردن  
بئزمک: بيزار شدن، بتنگ آمدن  
باتقین: فرو رفته، بلاوصول  
باتلاق (باتاق): باتلاق  
باتماق: فرورفتن، غرق شدن، غروب کردن  
باتیرماق: فرو بردن، داخل کردن، غرق کردن، ضررکردن  
باتیق: آلوده، کثیف، گود افتاده و خمیده  
باجاناق: باجاناق  
باجه (ز): از باجا  
باجی (ز)  
باخیم: نقطه‌ی نظر، پرستاری  
بادالاق: پشت پا زدن به کسی، حيله  
بارس: یوز پلنگ  
باریت: باروت  
باریشماز: آشتی ناپذیر، سازش ناپذیر  
باریشماق: صلح کردن، آشتی کردن  
بارینماق: برخوردار بودن، ممتنع بودن

باساباس: شلوغ پلوغی، ازدحام  
باسدالاماق: لگد مال کردن، له کردن  
باسدیرماق: دفن کردن، پنهان کردن، خاک کردن  
باسدیق: باسلوق، سوجوق  
باسقین: هجوم، یورش (ترکی)  
باسماچی: چاپ کننده، چاپخانه‌چی  
باسمارلاماق: غافلگیر کردن، ناگهانی گرفتن  
باسما: فشرده، چاپی، تقلبی، باسمه‌ای  
باسماق: فشار دادن، چپاندن، مغلوب کردن، چاپ کردن  
باسیریق: ازدحام، شلوغی  
باسیلماق: شکست خوردن، چاپ شدن، له شدن  
باسیلش: چاپ، فشرده‌گی  
باشلاماق: شروع کردن، از سر گرفتن  
باشلانماق: شروع شدن  
باشلیق: باشلق (سرپوش)، عنوان (مقاله)، شیربها  
باغاناق: معج پای اسب  
باغداش: چار زانو نشستن  
باغلاشما: شرط‌بندی، مسابقه  
باغلاما: مناظره، قفل‌بند، بسته، بسته‌ی رختخواب  
باغلانماق: بسته‌شدن، تعطیل شدن  
باغیرتماق: جیغ و داد کسی را در آوردن  
باغیرماق: جیغ زدن، فریاد زدن  
بالابان: آلت موسیقی که با لبها نوازند  
بالدیر: ساق، پشت ساق پا  
بالدیز: خواهر زن، خواهر شوهر  
بامباچا: توسری  
بامبیلی: بی‌لیاقت، بی‌دست و پا



- بانلاشماق: هم صدا شدن، پرنندگان (خروس)  
 بانلاماق: بانگ برآوردن، بانگ خروس  
 باهادیر: بهادر، دلیر، قهرمان  
 بایات: بیات، مانده، نام ایل، ثروتمند  
 بایاغی: بسیار ساده، عادی، نامرغوب  
 بایاق: چند لحظه پیش  
 بایدیرماق: به امانت خیانت کردن  
 بایراق: پرچم (هر دو ترکی)  
 بایرام: عید، روز جشن و شادی  
 بایراملاشماق: دید و بازدید عید، بهم تبریک گفتن  
 بایراملیق: عیدی  
 بایغین: از حال رفته، بیهوش شده  
 باییلماق: از هوش رفتن  
 بیک: مردمک چشم، بچه‌ی کوچولو  
 برکیشمک: ورزیده شدن، آبدیده شدن  
 برکیمک: سخت شدن، تحکیم شدن  
 برکتیمک: چشمها را خیره کردن با نگاه اعتراض‌آمیز  
 بزک (ز)  
 بزهمک: آرایش کردن، بزک کردن  
 بسلمک: تغذیه شدن، پرورده شدن  
 بسلمک: پرورش دادن  
 بسلمه: تغذیه  
 بسلمه‌بیش: طرز تغذیه  
 بقچه: بقچه  
 بکچی: نگهبان شب، قرقچی (ترکی)  
 بلشمک: آغشته شدن  
 بلک: قنذاق (هر دو ترکی)

بلگه: حلقه نامزدی، مرز، سند، دستاویز  
بللنمک: آشکار شدن  
بلله: لقمه‌ای درشت  
بلله‌مک: نشانه‌گذاری کردن، روشن کردن  
بله‌مک: قنناق کردن  
بلیرمک: آشکار شدن  
بن: خال، نشان  
بنزه‌مک: شباهت داشتن  
بنزه‌بیش: شباهت  
بؤتو: کامل، تمام، دست نخورده  
بؤداماق: زدن شاخه‌های درخت، تکه‌تکه کردن، پاره پاره کردن  
بؤدانماق: از هم دریده شدن، پاره پاره شدن، غرس شدن  
بؤدره‌مک: لغزیدن پا، تلو تلو خوردن  
بؤراخماق: ول کردن، منتشر شدن  
بؤراخیلیش: انتشار، آزادی  
بؤراز: طناب کلفت  
بؤرازلاماق: طناب پیچ کردن  
بؤران: بوران، کولاک  
بؤرجوتماق: قر و غمزه آمدن، کمر جنبانیدن  
بؤرخولماق: پیچیدن پا  
بؤرخونتو: پیچ خوردگی مفصل  
بؤرکو: گرفتگی هوا، هوای خفه  
بؤرکولشمک: دم کردن هوا، گرفتن هوا  
بؤرکولو: دم کرده و خفه (هوا)  
بؤرماج: حیوان اخته شده  
بؤرما: لوله شده، بهم پیچیده  
بؤرمه‌له‌مک: بیارچه پیچیدن

بۆرومک: پيارچه پيچيدن

بۇرونناق: مهار

بۆرونجک: نقاب، تور صورت

بۆرونمک: خود را پيچيدن(پيارچه)

بۆرووز (بیرووز): امانت، عاريتی

بۇزاراتی: هوای گرگ و میش، چیزیکه از دور خاکستری به نظر آید

بۇزارتما: فیله‌ایکه از گوشت پر چربی تهیه شود، گوشت بریان

بۇزارتماق: خاکستری کردن، نیم پز کردن، بو دادن

بۇزارماق: خاکستری رنگ شدن، رنگ گرفتن

بۇز: قراول ماده

بۇزلاماچ: نان ساچی

بۇزلاماق: با صدای بلند گریستن، یخ بستن، از سرما لرزیدن

بۆزماک: چین دادن، حالت گریه گرفتن بچه

بۇزومتول: متمایل به خاکستری

بۇشالتماق: خالی کردن، شل کردن

بۇشالماق: خالی شدن، شل و نرم شدن

بۇشاما: طلاق

بۇشاماق: طلاق دادن

بۇشانماق: طلاق گرفتن

بۇشقاب: بشقاب

بۇغازلاشماق: یقه‌ی همدیگر را گرفتن

بۇغازلیق: شال گردن کوچک، گلوبند

بۇغا: گاو نر

بۇغاناق: هوای گرفته و طوفانی

بۇغ: بخار

بۇغلاماق: بخار دادن

بۇغلانماق: بخار شدن، بخار داده شدن

بۇغماچا: توسرى با اشاره  
بۇغماق: خفه کردن، غرق کردن  
بۇغور: شتر نر جوان، تنومند  
بۇغوشدورماق: بجان هم انداختن حیوانات (سگ)  
بۇغوشما: دعوا، غوغا  
بۇغوشماق: بجان هم افتادن  
بۇغوق: خفه شده، صدای گرفته، مازوشن  
بۇغولماق: خفه شدن، غرق شدن  
بۇغوم: مفصل  
بۇق (ز)  
بۇلاشديرماق: آلوده کردن  
بۇلاشماق: آغشته شدن، آلوده شدن  
بۇلاق اوتو: آب تره، بولاغوتی  
بۇلاق: قنات، آنجا که آب از زمین میجوشد، سرچشمه، بلاخ  
بۇلاما: آغوز (ترکی)، بهم زنی  
بۇلانتي: تهوع، گل آلود  
بۇلانماق: گل آلود شدن، کدر شدن  
بۇللاشماق: فراوان شدن، گشاد شدن  
بۇلۇو: سنگ سنباده، چاقو تیزکن  
بۇنچاق - بنچاق: سند ملک  
بۇياماق: رنگ زدن، رنگ کردن  
بۇيلانماق: سرکشیدن و خود را نشان دادن، بلند شدن  
بۇيلوق: نخ تابیده از پنبه  
بۇيوخماق: دست و پاگم کردن  
بۇيوندوروق: یوغ (هر دو ترکی)  
بىبى: خاتون، مادر بزرگ، عمه  
بىتگين: کامل، بالغ

بيتگينليک: کمال، بلوغ

بيتمک: پايان يافتن

بيته: يورت، محل اتراق کوچ نشينان

بيتيرمک: پايان دادن

بيتشمک: بهم وصل شدن، التيام يافتن

بيچ: زنا زاده، حيله گر، جوانه ي کنده ي درخت

بيجوو: سر بهوا، کند ذهن

بيچاق(ز)

بيخماق: ذله شدن، به تنگ آمدن

بيد(ز)

بيرگه ليک: همياري، همکاري، اشتراک

بيرلشمک: متحد شدن، بهم پيوستن

بيرلشميش: متحد

بيره لنمک: کک تو تنبانش رفتن

بير يکمک: گرد آمدن، جمع شدن

بيزوولماق: بچه زائيدن گاو

بيزوولوق: آغل گوساله، جای کثيف

بيگ(ز)

بيگلريگي(ز)

بيگيم: بيگم، خانم، خاتون

بيلديرچين: بلدرچين

بيلرزيک يا بيله زیک: دستبند

بيلک: مچ دست

بوجک: حشره

بؤلگو: تقسيم، قسمت، ناحيه

بؤلمک: تقسيم کردن

بؤلن: تقسيم کننده، مقسم

بؤلوشمک: میان خود تقسیم کردن  
بؤلوک: بلوک، جناح، ناحیه‌ای شامل چند قریه  
بؤلونمک: تقسیم شدن  
بؤلونن: تقسیم شونده، مقسوم  
بؤیورتمک: فریاد کسی را در آوردن  
بؤیورمک: نعره کشیدن گاو و شتر  
بؤیوک (بیوک): بزرگ  
بؤیوکلنمک: ادعای بزرگی کردن، بزرگ شدن مقام  
بؤیه‌لک: خرمگس  
پاتوغ: مرکب از پا (فارسی) و توغ (ترکی)  
پاتیرتی یا پارتیلتی: سر و صدای شدید، هیاهو  
پاخیرلانماق: زنگ زدن  
پاراق: پرمو، پشمالو  
پارتلاما: انفجار  
پارتلاماق: منفجر شدن  
پارتیلداماق: باسر و صدا ترکیدن  
پاساناق: کثافت، چرک  
پاققاپاق: صدای قلیان، صدای جوشیدن  
پاققیلداماق: در جوش و خروش بودن، با صدا خندیدن  
پالان: جل، پالان  
پالانلاماق: پالان کردن، تحقیق کردن  
پای: سهم، حصه  
پایلاماق: تقسیم کردن، توزیع  
پردی: قطعات بریده‌ی چوب و ترکه برای توفال  
پلنک: کسیکه زبانش بگیرد، الکن  
پلله‌مک: بهم زدن، اخلال  
پله‌سک: سراسیمه، سر درگم، دوندگی

- پُوچ (ز): بيهوده، بی مغز  
پوزغون: مغشوش، نابسامان، خراب  
پوزماق: بهم زدن، خراب کردن  
پوسقو: کمینگاه، مخفیگاه  
پوسکورتمک: فوران کردن  
پوشک: پوشک، قرعه  
پوک (ز): توخالی  
پولوک: کهنه‌ی آغشته به نفت برای روشن کردن آتش  
پیبیک: تاج خروس  
پسیرتلاماق: بیرون زدن  
پسیریلتی: صدای بال زدن پرندگان، نور، نقطه‌ی نورانی  
پسیریلداماق: بال زدن و پریدن و پرواز کردن  
پیس: پیس، کثیف  
پیقیلداماق: زیر خنده زدن باصدا  
پورتکمک: برافروختن، سرخ شدن  
پولوش: پس مانده‌ی میوه‌جات  
تابوت: تابوت  
تاپانچا: تپانچه، هفت تیر  
تاپیشماق: همدیگر را یافتن  
تاخماق: نصب کردن، سنجاق کردن  
تاخیل: غله، محصول  
تاخیلماق: نصب شدن، گیر کردن، فرترفتن  
تاسار: طرح، نقشه  
تاسارلاماق: طرح ریزی کردن  
تاسلاق: کروکی، طرح، ماکت  
تاغار، طغار: ظرف خمیرگیری  
تاقلیدداماق: صدا دادن، تق تق کردن

تالاماق: غارت کردن

تالان: تاراج، غارت

تانیشماق: آشنا شدن

تانینماق: شناخته شدن، شهرت یافتن

تاوان: سقف

تای(ز): نظیر

تپمک: تپاندن، چپاندن، فرو کردن

تپه: تپه

تپیلیمک: خود را داخل کردن، تو چپیدن

تپینمک: از روی عصبانیت پا بزمین کوبیدن

تتیک: ماشهی تفنگ، گوش بزنگ

ترپتمک: تکان دادن

ترپشدیرمک: تکان دادن

ترپنمک: تکان خوردن، به جنبش درآمدن

ترخان: امیر، شازده

ترسلیک: لجاجت، کله شقی

تک(ز)

تکه: بز جلو گله

تلنبه:

تنگ(ز): دنک و نظیر

تۇپارلاماق: جمع و جور کردن، یکجا گرد آوردن

تۇپارلانماق: جمع و جور شدن، پای خود را جمع کردن

تۇپ: توب

تۇپچو: توبچی

تۇپلاماق: جمع آوری، روی هم چیدن

تۇپلاتتی: جلسه، ضیافت

تۇپلانماق: گرد هم آیی



تۇپلايش: گرد هم آمدن، تجمع  
تۇپلايان: گرد آورنده  
تۆپورمك: آب دهان ريختن، تف انداختن  
تۆپوروك: آب دهان، بزاق  
تۇپوز (ز): گرد، توپوز  
تۇپوق: مچ پا  
تۇتام: به اندازه يك مشت  
تۇت: توت  
تۆتك: نى لېك  
تۇتماجا: جن زدگى، سودا زدگى، صرع  
تۇتماج: تتماج: آش ترکان  
تۇتوشدورماق: به جان هم انداختن، مقايسه  
تۇتوشدورما: مقايسه، مقابله  
تۇتوشماق: گلاويز شدن  
تۆتون: توتون  
تۇختاماق: بهبود يافتن، التيام  
تۇخماق: پتک چوبى  
تۇران: تاريك و روشن، گرگ و ميش  
تۇرپاقلاماق: خاک اندود کردن، با خاک پوشانندن  
تور (ز): تۇر  
تۇرنا: تورنا، شال كمر  
تۇسباغا: لاک پشت  
تۇشلاماق: نشانه روى، در يك ردیف قرار دادن  
تۇغ (ز): بيرق جلوى ارتش  
تۇغلو: بره شير خوار  
تۇفنگ: تفنگ (گلن گئدن، ماشه تفنگ، قنداق تفنگ)  
تۇققاج (تۇخاج): تخماق، چوب جامه شوئى

تۇققوشماق: تصادم کردن، زد و خورد

تۆكنمك: پایان یافتن

تۆلك: مو ریخته، تولک

تۆللاماق: پرت کردن با شتاب

تۆلو: بی پروو بال، آسمان جل، طرار

تۆلومبا: تلمبه

تۆله (ز): توله (از تۇلا)

تۆله‌مك: مو ریختن، تولک رفتن

تۆماج: تیماج، پوست بز دباغی شده

تۆمار: تیمار، طومار، پرستاری و نوازش

تۆمان: تنبان، زیر شلواری

تۆمماق: بغض کردن، در خود فرو رفتن

تۆمن: تومان

تۇنقال: خرمن آتش، پشته آتش

تۇولاما: آتش‌گردان، اغفال

تۇولاماق: چرخانیدن، تکان دادن سر، گول زدن

تیان: دیگ بزرگ، پاتیل

تیخماق: پر کردن، خوردن (با تحقیر)

تیریق: اسهال، شکم‌روی

تیریقلاماق: شکم‌روی داشتن

تیغاج: چوب پنبه، سوراخ‌گیر

تیققیلتی: صدای تق تق

تیققیلداماق: صدای تق تق

تیکه: تکه، پاره‌ای از چیزی

تین: گاز اسید کربنیک، سوختن زغال

تینگى: قلمه، نهال

تینگى‌له‌مك: قلمه زدن، نهال کاشتن

تؤزتمک: تولید، به وجود آوردن

توره دی: فضول، نخود هر آش، تازه به دوران رسیده

توره مک: تولید شدن، به وجود آمدن

تؤشک (ز):

تؤشوک: نفس نفس، و نفس تنگی

تؤشومک: نفس نفس زدن

تؤکوتو: آت آشغال، پس مانده

جار، جارچی (ز): جار، جارچی

جاغیلدماق: جاری شدن ناگهانی آب

جالانماق: ریخته شدن

جرگه (ز): جرگه

جز، جزغال (ز)

جقه (ز)، جغه

جلو (ز)

جوویه (ز): جبه، لباس آهنی، اسلحه

جوور: جور، نوع

جوورولدشمک: بیج بیج کردن، تباری کردن

جوورولده مک: جیر جیر کردن، انالیدن

جووه للاغی: حقه باز، طرار

جهره: چرخ دوک ریزی

جیئیر: اسب دوانی، مسابقه سوارکاری

جیئر: خودرو، وحشی، مسخ

جیئرلاشماق: تغییر ماهیت دادن، وحشی شدن

جیئرماق: پاره کردن با دریدن

جیئرماقلاماق: چنگ زدن، پنجول کشیدن

جیئرناماق: عصبانی شدن، مجبور شدن

جیئريلماق: پاره شدن

- جیزگی: خط، سطر  
جیزما قارا: خطوط کج و معوج، دست نویس  
جیزماق: خط انداختن، خراش دادن  
جیزیق: خط، بازی لی لی  
جیزیقلی: خط خطی، خط کشی شده  
جیغال: جر زدن، دغل  
جیغیر: راه باریک، سر فصل  
جیغیلتی: جیغ و ویغ  
جیغیلداشماق: جیغ و ویغ راه انداختن  
جیغیلداماق: جیغ و ویغ کردن  
جیکلشمک: بگو مگو  
جیلغیر: بی ملاحظه، فضول  
جیلیز: نهیف، ضعیف  
جیلیققا: جلیقه  
جیناق(ز): جناق  
جینقیر: سر و صدا، جیک  
جینگیلی: صدای زنگ، جرنگ، طنین  
جینگیلده مک: صدای جرنگ دادن  
جینلنمک: عصبانی شدن، از کوره در رفتن  
جیویلتی: جیک جیک  
جیویلده مک: جیک جیک کردن  
جؤلگه (جؤلگه)(ز): جلگه  
چنچه مک: سرفه کردن در اثر پریدن غذا به گلو  
چنریک: چریک، قشون، نامنظم و داوطلب  
چنشید: جور(ترکی)، قسم  
چنوره له مک: دور چیزی را گرفتن  
چنوره: محیط، اطراف

چنوبرمک: برگرداندن، محاصره کردن

چابالاماق: دست و پا زدن، تقلا کردن

چابوک(ز): چابک

چاپا: بیل باغبانی، کج بیل، کلنگ دوسر، لنگر کشتی

چاپار: چاپار، قاصد

چاپاغان: تیزرو، تندرو

چاپاوول: چپاول، غارت

چاپ: چاپ

چاپماق: چاپیدن، غارت کردن، چهار نعل رفتن

چایشماق: مسابقه، اسب‌دوانی

چاییق: اثر زخم، جای زخم

چاتما: چاتمه، وضع استقرار چند تفنگ بصورت مخروطی

چاتماق: رسیدن به کسی یا چیزی، کوک زدن پارچه، بار کردن

چاتیرتی: صدای ترق ترق

چاتیشماق: بهم رسیدن، مناظره

چاخان: چاخان

چاخماق: چخماق، سوزن تفنگ، درخشیدن، کوبیدن میخ

چاخناشدیرماق: بهم زدن، گل آلود کردن

چاخناشما: تلاطم، بهم خوردگی، تهوع

چادیر: چادر

چارپازلاشما: تقاطع، تصلیب

چارپاز: متقاطع، چلیپاوار

چارپاناق: لایه‌ی چرک و کبره

چارپماق: برخورد کردن، زد و خورد، برخورد با چشم

چارپیشما: کارزار، تصادم

چارپیتتی: طپش قلب، ضربان

چارتیلداماق: صدا کردن در اثر افتادن یا شکستن

چارداق: الاجیق، سایه بان

چاریق: چارق

چاشدیرماق: گنج کردن، مبهوت کردن، به اشتباه انداختن

چاشقین: مبهوت، خود باخته

چاشماق: سر در گم شدن، خود را باختن، حیران

چاغ: وقت، دوره، عصر

چاغیرماق: صدا زدن، دعوت کردن

چاغیریش: صدا، دعوت، احضار

چاقیشما: دعوا کردن، مقابله

چاقیلدماق: صدا کردن در اثر اصطکاک

چاقو(ز)

چالار: نوآنس

چالخالماق: بهم زدن(آب)، تکان دادن

چالغی: آلت موسیقی

چاللاشماق: سفید شدن موها

چالماق: نواختن موسیقی، دستبرد زدن، نیش زدن

چالی: خار بوته، بوته زار

چالیشدیرماق: به سعی و کوشش وادار کردن، بکار انداختن

چالیشماق: جد و جهد کردن، کوشش کردن

چالیقلاماق: دست و پا زدن، تقلا

چالین: علوفه چینی، درو

چانتا(ز): چنته

چاووش(ز):

چایان: هزارها، عقرب

چایلاق: مسیر، بستر رودخانه

چاییر: چراگاه

چپاول: چپاول، غارت، یغما

چپر(ز): مانع

چپل: خطاكار، خيره‌سر، كجرو

چپو: غارت، چپاول

چپيش: بزغاله‌ی يكساله

چپيك: دست زدن، كف زدن

چتر(ز)

چتل: چوبخط

چته: دسته‌ی ياغيان مسلح، چريك (تركى)

چتنيلىك: مشكل شدن، وخيم شدن

چرتمك: از جا در رفتن، سكندرى خوردن

چرتيك: جاى زخم، سيكاتريس

چرچى: دستفروش دوره‌گرد

چرك(ز)

چرله‌مك: از پا در آمدن، زجر كشيدن

چكمك: وزن كردن

چكمه: چكمه، وزن كردن

چكى: توزين، وزن

چكيج: چكش

چكيشمك: منازعه، شرط‌بندي، جناق شكستن

چكيل: درخت توت

چكينمك: احتراز كردن، خوددارى

چلبى: آتا، سرور

چلنگ: تاج‌گل

چليك: بشكه چوبى، ظرفى آهنى يا حلبى، فولاد، عصا

چلیمسيز: ضعيف، مردنى، بى‌دست و پا

چمكيرمك: داد و فرياد زدن، خشونت

چنبر: چنبر، حلقه

چنه: چانه

جنه لشمک: چانه زدن، پرچانگی  
جو بوق: چپق، چوب  
جو بوقلا شماق: چپق به چپق دادن، درد دل کردن  
جو پور: آبله رو  
جو تور: پهن دماغ  
جو خا: جامه پشمی خشن که چوپانان و برزگران به تن کنند  
جو خالماق: زیاد شدن  
جو خدان: از خیلی وقت پیش  
جو روک (ز): چروک  
جو غوللاماق: جغلی کردن  
جو غولی (ز): جغلی  
جو لاق: چلاق  
جو لپا: رشد نکرده، جوجه  
جو ل: چل، پوشش حیوانات  
جو لقاق: لفاف، حفاظ  
جو لقالماق: پوشاندن با پارچه‌ای  
جو ماق: چماق  
جو مباتما: چمباتمه، نوعی از نشستن  
جو و: شایعه، لوله  
جو و غون: بوران، کولاک  
چی: پسوند ترکی به معنی شاغل آن، دارنده و کننده  
چیتک: وصله  
چیتهمک: وصله زدن، رفو کردن  
چیرپماق: گردگیری کردن، تکان دادن لباس و فرش  
چیرپی: جاروی درست شده از ترکه‌ها  
چیریشما: نزع، زد و خورد



- چیرینماق: دست و پا زدن  
چیرتدماق: جوانه زدن، شکستن تخمه  
چیرمالماق: بالا زدن آستین، ورمالیدن پاچه‌ی شلوار  
چیسکین: نم‌نمی، بارانی  
چیسه‌مک: نم‌نم باریدن  
چیفیرتماق: داد کسی را در آوردن  
چیفیرغان: آدم داد و فریادی، چیغ چیغو  
چیفیرماق: داد زدن، چیغ زدن  
چیلخا یا جیلخا: صاف، خالص، منزه  
چیل: دورنگ، ابلق، لک  
چیلقین: دیوانه، شیدا  
چیللی: لک و مک دار، لک‌مکی  
چیله‌مک: پاشیدن، ترشح، نم‌نم باریدن، چه‌چه زدن  
چیله‌ین: گردپاش، اسپری  
چیمچشمک: مشممز شدن، بچندش آمدن  
چیمخیرماق: تشر زدن، فریاد زدن  
چیمدیرمک: آبتنی دادن  
چیمدیکله‌مک: وشگون گرفتن  
چیممک: آبتنی کردن  
چیمرلیک: محل آبتنی یا شنا، پلاژ  
چیریمک: زده‌شدن، بیزار شدن  
چؤزمک: حل کردن، باز کردن  
چؤزوک: باز شده، حل شده  
چؤکدورمک: به زانو در آوردن، رسوب دادن  
چؤکمک: فرو ریختن، ته‌نشین شدن، بزانو در آمدن  
چؤکوک: بزانو نشسته، فرو رفتگی  
چؤکونتو: رسوب، ضعف، نزولات

- چۆلمک: ظرف سفالی دهان گشاد  
چۆمچه: چمچه  
چۆمهلمک: چمباتمه زدن، نشستن  
چۆنگلمک: ضعیف و ناتوان شدن  
چۆنمک: برگشتن، وارد شدن  
چۆنوک: برگشته، وارونه  
خاتین (ز): خاتون  
خاریلداتماق: بصدای آوردن در حال ریختن  
خاریلداماق: صدای ریزش کردن  
خاشال: شکم‌گنده  
خافتان (ز): خفتان، لباس جنگ  
خاقان (ز): خاقان  
خالنالاماق: قلاده زدن (خالنا: قلاده، گردنبند)  
خان (ز): خان  
خانلار خانی (ز): خانلرخانی  
خانیم (ز): خانم  
خشه: خارال، خاشا (بارگونی)  
خشیل: خاشیل، نوعی غذا  
خواجه (ز)  
خۆدهک: شاگرد چوپان، طفل همراه پدر یا مادر در خانه‌ی نامادری یا ناپدری  
خۆرتلاماق: از قبر بیرون آمدن، دوباره زنده شدن  
خۆرتولداتماق: باصدا از گلو فرو بردن، غورت دادن  
خۆرناماق: خرناسه کشیدن  
خۆرولداتماق: خرخر کردن  
خۆسانلاشماق: نجوا، درد دل کردن  
خه‌یرچین: بدخلق  
دئدیرمک: وادار به صحبت کردن

- دئشمک: باز کردن سر زخم، بیشتر زدن  
 دئشیلیمک: سر باز کردن دمل یا کورک  
 دئوریلیمک: زیر و رو شدن، واژگون شدن  
 دئوبریمک: زیر و رو کردن، واژگون کردن  
 دئیشیمک: مباحثه، مشاجره  
 دئیینمک: غر غر کردن  
 داداش: برادر  
 داداندرماق: عادت دادن، چشته‌خور کردن  
 دادانماق: بد عادت شدن  
 دادانماق: عادت کردن، بچیزی چشته‌خوردن  
 دادانمیش: عادت کرده، چشته‌خور  
 دادیقماق: بد مزه شدن، طعم طبیعی را از دست دادن  
 دادیملیق: مقدار اندک در حد چشیدن  
 داراشلیق: بسیار تنگ و باریک  
 داراشماق: بچیزی حمله‌ور شدن، دور چیزی جمع شدن  
 دارالماق: تنگ شدن  
 دارتماق: آرد کردن، خرد کردن، وزن کردن  
 دارتیشدیرماق: کلنجار رفتن، مشاجره کردن  
 دارتینماق: خود را از چیزی رها ساختن، تقلا کردن  
 دارغا: داروغه، گزمه، شبگرد  
 داریخماق: دلتنگ شدن، حوصله سر رفتن  
 داریسقال: بسیار تنگ و باریک  
 داریلماق: حوصله‌اش سر رفتن، دلتنگی پیدا کردن  
 داشقین: طفیان کرده، سرریز شده  
 داشلاماق: سنگباران کردن، هجو کردن  
 داشلانماق: از جا جستن، شتک کردن (آب)  
 داشماق: سر رفتن، لبریز شدن

- داشیر تماق: لبریز کردن، سرشار کردن  
داشیماق: با خود حمل کردن  
داشینماق: کوچ کردن، جابجا شدن یا اسباب کشی  
داغ: داغ  
داغلاماق: داغ زدن، داغ کردن  
داغون: داغن، پراکنده و تار و مار  
داغیتماق: پراکنده کردن، خراب کردن  
داغیلماق: پراکنده شدن، داغان شدن  
داغینیق: داغان، درهم و برهم، پراکنده  
دالاشقان: دعوا کن، خروس جنگی  
دالاشماق: دعوا کردن  
دالداماق: در جای خلوت گیر آوردن، غافلگیر کردن  
دالالاناجاق: مخفیگاه، پناهگاه، مأمن  
دالالانماق: پناه جستن، گذران کردن  
دالعالنماق: موج زدن  
دالغالی: موجدار، مرتعش  
دالغا: موج، خیزاب  
دالغین: غرق در فکر، در فکر فرو رفتن  
دالقچ: غواص، آب باز  
دالماق: مستغرق شدن (در فکر)، غوطه خوردن  
دامازلیق: حیوان یا نبات اصیل و مرغوب برای تکثیر  
داماق (ز): دماق  
داماق: سق دهان، حال و احوال  
دامغا: تمغا، نشان، داغ  
دامغالانماق: داغ خوردن، لکه دار شدن  
دانا: گو ساله میان یک تا دو سال  
دانقاز: حرف نشنو، کله شق، فضول

دانما: انکار، حاشا

دانماق: حاشا کردن، انکار کردن

دانه (ز)

دانشدیرماق: به حرف آوردن، بازجوئی

دانشماق: صحبت کردن، حرف زدن

دانشیق: صحبت، مذاکره

داورانماق: رفتار کردن

دایاز: کم عمق

دایاماق: تکیه دادن

دیرمک: از جا تکان دادن

دجل: بازی گوش، شیطان، پر جنب و جوش

دج: وسیله‌ای برای نشانه‌گذاری غله و خرمن

دگه‌نک: چماق، چوب‌دست

دلی‌قانلی: جوان نورسته، جسور

دنله‌مک: دانه خوردن، دانه چیدن

دوچار(ز): دچار

دوداقلاشماق: لب بر لب نهادن، همدیگر را بوسیدن

دودوللو: وعده بی‌جا، سردوانی

دوراجاق: توقف‌گاه، لنگرگاه

دورتکمک: زور چپان کردن، سیخ زدن

دورتولمک: به زور و فشار وارد شدن

دورد (ز): دُرد از تورتا

دورغو: علامت توقف، مکث (نقطه و ویرگول)

دورقوزماق: بلند کردن با تحریک (نعوذ) (قالدیرماق: بلند کردن چیزی)

دورمادان: بی‌وقفه، مدام

دورمک: لقمه درشت دور هم پیچیده

دورنا: درنا

دُوروش: طرز ایستادن، ژست، وقار  
دُوروشماق: رودررو شدن، مجادله  
دُوروقماق: مکث کردن، به فکر رفتن  
دُوروم: وضع، دوام  
دوژدورمک: به حروف چینی دادن، وادار به چیدن کردن  
دوژلانماق: نمک‌سود کردن، حرکات جلف درآوردن  
دوژه‌لیشمک: سازش کردن  
دوستاق: دستاق، محبوس  
دوشرگه: اقامتگاه موقت، اردوگاه  
دووشورمک: سقط کردن، پایین انداختن  
دووشوک: سقط شده، پلشت  
دووشونوش: تفکر، ادراک  
دووشونوشمک: مأنوس شدن، با خود اندیشیدن  
دووغاناق: حلقه یا دو شاخه‌ای که برای گره زدن دو سر طناب به کار می‌رود  
دوغراماج: نان خرد شده در ماست یا دوغ  
دوغراماق: قیمة قیمة کردن  
دوغرام: ریز - ریز، خرد شده  
دوغرایبجی: حالت برنده قیمة  
دوغرولماق: درست شدن  
دوغماق: متولد کردن، به وجود آوردن  
دوغولوش: تولد، ظهور  
دوگمه (ز): دگمه  
دولاق: مچ پیچ  
دولاما: عقربک انگستان، پیچ در پیچ  
دولانباچ: پر پیچ و خم، مار پیچ  
دولانیش: شرائط زیست، معاش  
دولای: راه باریکه، کوره‌راه

دؤلما: دلمه

دؤلوخسونماق: حالت گریه به خود گرفتن

دؤلوشماق: داخل شدن به ازدحام، ازدحام کردن

دوموک: مشغولیت، چیزی برای سرگرمی

دؤنبالاق: پشتک وارو

دؤنبالماق: خم شدن به وضع سجده

دؤنقار: گوژ (پشت)

دؤنوقماق: مات بردن، ساکت ایستادن

دؤواق: روبند عروس، نقاب

دؤوفا: آش دوغ که در آن سبزی و برنج بریزند

دؤیفو: حس، احساس

دؤیماق: حس کردن، احساس کردن

دؤیورد: نوع پارچه یا روسری ریز نقش

دؤیولماز: غیر قابل احساس

دؤیه: ماده گاو جوان که هنوز نزنائیده

دیبک: هاون سنگی یا چوبی بزرگ برای کوبیدن گوشت

دیدمک: حلاجی کردن با دست، پاره پاره کردن (آتماق: حلاجی)

دیدیشمک: همدیگر را چنگ انداختن

دیرچلمک: شکوفا شدن، سر افراشتن

دیرسکلنمک: به آرنج تکیه دادن

دیرماشماق: بالا رفتن با دست و پا

دیرنمک: پایداری کردن، مقاومت

دیره‌مک: سینه سپر کردن، زل زدن، تکیه کردن

دیسکینمک: بی‌هوا از چیزی ناراحت شدن، عکس‌العمل آنی

دیشلمه: جای تلخ، دیشلمه، قند پهلو

دینغ: بیماری سل ریوی، دق

دینغلاتماق: به بیماری سل مبتلا کردن، موجب دق شدن

- دَيْعَلَمَاق: دق کردن  
دَيْغِير لَاتَمَاق: غل دادن  
دَيْغِير لَانَمَاق: غل خوردن  
دیکلتمک: راست ایستادن، به حال عمود در آوردن  
دیلغیر: آدم سبک آواره‌ی به درد نخور، مورینخته  
دیللندیرمک: به حرف آوردن  
دیلمانج: مترجم، دیلماج  
دیلنمک: گدائی کردن، استغاثه کردن  
دیلهمک: آرزو کردن، خواهش کردن  
دیمدیکله‌مک: منقار زدن، نوک زدن  
دینج: دنج، امن، راحت  
دینجلمک: استراحت کردن  
دیندیرمک: به صحبت گرفتن  
دینقیلدماق: صدا کردن (ناقوس)، صدای اصطکاک با فلز  
دینله‌مک: گوش دادن، استماع (انشیتیمک: شنیدن)  
دینمک: حرف زدن، چیزی گفتن (دانیشماق: حرف زدن، سخن گفتن)  
دیشدیرمک: عوض کردن، تغییر دادن  
دۆزمک: تحمل کردن  
دۆزولمز: تحمل ناپذیر  
دۆشک: تشک  
دۆشکچه: تشکچه  
ؤل: نسل، تخم، نژاد  
دۆوه‌نک: جای زخم، کال  
زنگینلشمک: ثروتمند شدن، پر بار شدن  
زؤپا: چماق، چوب بزرگ برای زدن (زوپا)  
زۆزه‌مک: پر حرفی کردن، وراجی کردن  
زؤغ: ساقه نورسته



زُوْغلاماق: ساقه نورسته درآوردن، جوانه زدن

زُوْفقولداماق: درد همراه ضربان

زُوْلاقلی: خط خطی، قاج قاج

زُوْیریلداماق: زاری کردن

زُوْیغ: گل و لای، می چشم (پالچیق: گل برای بنائی)

زُوْیققیماق: زور زدن (زیر بار)

زویلله مک: زول زدن، چشم دوختن

زُوْیققیلداماق: به صدا درآوردن، زنگ و زنگوله

زینگیلیتی: صدای زنگوله و زنگ

زینه: آب باریکه

سنچگی: انتخابات

سنزدیرمک: بو بردن

سنزگی: حس ششم، الهام

سنزمک: احساس کردن، حس ششم

سنوگی: عشق، محبت

سنوگیلی: سوگلی، محبوب

سنومک: دوست داشتن

سنویلیمک: مورد محبت قرار گرفتن

سنویندیریمک: خوشحال کردن

سنیرک: کم پشت، کمیاب

سپدیرما: منحرف کردن، از راه به در کردن

سپلاما: دسته دار کردن، سوزن نخ کردن، نصب

ساتاشماق: سر به سر کسی گذاشتن، متلک گفتن، یک لحظه برخورد با چشم

ساتقین: خود فروخته، وجدان فروش

ساج (ز): تابه نان لوآش پزی

ساجما: ساچمه، افشان

ساخلاج: رخت آویز، گل میخ

سئلتمک  
چیزی را از روی چیزی رد کردن

ساخلو (ز): یادگان

سار ساقلاماق: احمق شدن، یاوه‌گوئی

سار سیتماق: به لرزه درآوردن، از توان انداختن (تیره‌مک).

سار سیلماق: به لرزه درآمدن، متزلزل شدن، از توان افتادن

سار ماشماق: همدیگر را در آغوش گرفتن، پیچیدن دور چیزی

ساغالماز: علاج‌ناپذیر

ساغالماق: شفا یافتن، بهبود یافتن

ساغاناق: کناره‌ی غربال

ساغدیش: ساغدوش، ینگه

ساغیم: یک وعده شیر دوشیده شده

ساغینماق: خود را حفظ کردن، احتراز

ساققا (سققه): قاب مادر

ساققیز: سقز

سالدیرماق: هجوم، تعرض

سانجاق: سنجاق، پرچم

سانجی: درد احشا تو خالی، قولنج، دل پیچه

سانجیلانماق: دچار قولنج شدن

سان: سان، شهرت، اشتهار

سانیلماق: بحساب آمدن، در حساب بودن

سایریشماق: سوسو زدن (ستاره)، چشمک زدن

ساییقلاماق: هذیان گفتن

سککی: سکو

سککم: روی یک پا راه رفتن، لی‌لی کردن

سکیل: اسب سفید پا

سمیزمک: چاق و چله شدن

سندله‌مک: تلو تلو خوردن، لق بودن

سویای: عزب، مجرد

- سوپور: سوپور (ترکی)  
 سوپورلشمک: گلاویز شدن  
 سوتول: نیم رس، آبدار  
 سوخوشدورماق: بد و بیراه گفتن  
 سوراق: سراغ، نشان، پرسش از کسی یا چیزی  
 سوراقلاشماق: سراغ گرفتن  
 سورتمه: سورتمه  
 سورتوشمک: اصطکاک دو چیز بهم  
 سورتولمک: سائیده شدن، مالیده شدن  
 سورتونمک: اصطکاک  
 سورات (ز): آذوقه  
 سورک: ادامه، امتداد  
 سورکسیز: موقت، کم دوام  
 سورکلی: ادامه یابنده، طولانی  
 سورگون: تبعید  
 سورمه: سرمه  
 سوروشمک: لیز خوردن، سر خوردن  
 سوروکله مک: روی زمین کشیدن (بزور)  
 سورولمک: تبعید شدن، رانده شدن، شخم خوردن زمین  
 سورومک: روی زمین کشیدن (بطور طبیعی)  
 سوروندورمک: مسامحه کردن، کش دادن  
 سوروندوروجو: مسامحه کار، لغت دهنده  
 سوزارماق: رنگ و رو باختن، پژمرده شدن  
 سوزمک: آب چیز را گرفتن، سیر کردن  
 سوزمه: آب گرفته، ماست کیسه ای  
 سوسدورماق: ساکت کردن، وادار بسکوت کردن  
 سوسماق: ساکت شدن، لب فرو بستن

سوقات: سوقات، ارمغان (ترکی)  
سوقولما: سۇقۇلما، ضربہ با مشت  
سۇلاق، سۇلاخای: چپ دست  
سۇلنمک: پرسه زدن، ول گشتن  
سۇلوخماق: رنگ پریده شدن، افسرده شدن  
سۇمسو: جیغ جیغ (برای راندن پرندگان)  
سۇمسونمک: بهر جا سر کشیدن (برای گدائی)  
سۇمک: گلوله پشم آماده برای رشتن و تابیدن  
سۇنجوقلاماق: جفتک پراندن، لگر زدن  
سۇنقور (سنتور) (ز): شاهین، شتغار  
سۇنگو: سر نیزه  
سۇنگوله مک: با سر نیزه زدن  
سۇوارماق: آب دادن، آبیاری کردن، آبیاشی  
سۇواق: کاه گل  
سۇوماق: از سر رد کردن  
سۇووروق: باد دادن، بوجاری کردن  
سۇوشماق: از سر گذشتن، رد شدن قضا و خطر  
سۇیماق: لخت کردن، کندن پوست  
سۇیوتماق: سرد کردن  
سۇیوماق: سرد شدن  
سۇیونماق: لخت شدن  
سیچراماق: پاشیده شدن، جهیدن  
سیخلاشدیرماق: پرپشت کردن، تنگ هم قرار دادن  
سیخیجی: دل‌تنگ کننده، خفه کننده  
سیخیشدیرماق: در تنگنا گذاشتن، تحت فشار قرار دادن  
سیخیلماق: فشرده شدن، خجالت کشیدن، حوصله سر رفتن  
سیختتی: مضیقہ، عذاب، تنگدستی

سیراجا: خنازیر

سیرالماق: ردیف کردن، پهلوی هم فرار دادن

سیرالانماق: به ردیف افتادن، پشت سر هم

سیرتیق: سرتق، خیلی پرو

سیریماق: کوک زدن، بخیه کردن، گران قالب کردن (دیکمک = دوختن)

سیزلاماق: سوزش داشتن، مویه کردن

سیزماق: نفوذ کردن، تراوش و چکه کردن

سیسقا: ضعیف، مردنی و لاغر

سیغارلاماق: مالش دادن، تیمار کردن، صیقل

سیغدیرماق: جا دادن، پناه دادن

سیغینماق: پناهنده شدن، پناه بردن

سیلدیریم: سرایشی تند، پرتگاه

سیلکینمک: خود را تکان دادن، خاک خود را تکان دادن

سیلمک: پاک کردن

سینمک: به دل نشستن، هضم شدن

سینیقماق: نحیف شدن، شکسته شدن

سیورقال(ز): نوازش، معاش (مغولی)

سییریلماق: خراش برداشتن

سییریمک: پاک کردن بشقاب با خوردن آخرین لقمه، خراش دادن، از نیام بیرون کشیدن

سۆزلمک: مشاجره، قرار گذاشتن

سۆکمک: شکافتن درز

سۆمورمک: استثمار کردن

سۆندورمک: خاموش کردن

سۆیکنمک: متکی بودن

سۆیکه‌مک: تکیه دادن

سۆیلنمک: گفته شدن، با خود غرغر کردن

سۆیمک: دشنام دادن

سؤیوشمک: به همدیگر بد و دشنام گفتن  
شاپلاق: شاپلاق، سیلی محکم با صدا  
شاریلداماق: شرشر کردن آب  
شاققیلتی: صدای شکستن (درخت)  
شاللاق: شلاق  
شان: شان حسل  
شاهستون(ز): شاهسون، دوستدار شاه  
شؤلوق: شلوع  
شؤملاماق: ریزش کردن، شخم زدن  
شیت: بی‌نمک، بیمزه، جلف  
شیتلنمک: لوس بازی در آوردن  
شیدیرغی: سریع، بی‌وقفه  
شیراتان: لوله یا سوراخی که از آن آب بیرون بریزد  
شیر تا شیرت: گل آلودی زمین بعلت بارندگی و غیره  
شیرتیق: پیش پا افتاده، مبتذل  
شیرنیکمک: ولع پیدا کردن، معتاد شدن  
شیریلتی: صدای شرشر آب  
شیشک(ز): گوسفند یکساله  
شیشیرتمک: متورم کردن، بزرگ جلوه دادن  
شیفاماق: حمله کردن، شکار کردن در هوا  
شیققیلتی: صدای شکستن استخوان یا چوب - صدا  
شیققیلداتماق: بصدا در آوردن  
شیلناق: شلتاق، نزاع و مرافعه، احجاف و تعدی  
شیللاقلاماق: جفتک پراندن، زدن  
شیلپتله‌مک: چپ و راست زدن، بیاد کتک گرفتن  
طرخان(ز): اصیل زاده، شازده  
طغار یا تاغار(ز): ظرف سفالین بزرگ

طغرا (توغرا) (ز): امضای مخصوص شاه، مرغ شکاری

قنیتان: قیطان

قآن: شاهنشاه

قاباقلاماق: سبقت جستن، پیشدستی کردن

قابالاشماق: خشن شدن، از ظرافت افتادن

قاب: ظرف، چارچوبه‌ی عکس

قابلاما: قابلمه

قابلاماق: جلد کردن، چپاندن

قاپاز: توسری

قاپان: قپان

قابلاماق: احاطه کردن، پوشاندن

قاپماق: گاز گرفتن سگ، قاپیدن (ترکی)

قایی (ز): قاپو، در

قاپشدیرماق: از همدیگر قاپیدن

قاتار (ز): قطار

قاتلاماق: تا کردن

قاتلانماق: تا شدن، طاقت آوردن

قاتیر: قاطر، استر

قاتیشدیرماق: مخلوط کردن، بهم زدن

قاتیشماق: مخلوط شدن، قاتی شدن

قاتیق: قاتق، ماست

قاتیلاشدیرماق: غلیظ کردن، سفت تر کردن

قاتیلاشماق: غلیظ شدن، سفت شدن

قاتیلماق: آمیخته شدن، پیوستن

قانی: مخلوط، درهم

قاچاقچی: قاچاقچی

قاچاق: قاچاق، برخلاف قانون

- قاچ (ز): قاچ، قسمتی از هندوانه و خربزه، جلو زین اسب، شکاف  
قاچ - قاچ: قطعه قطعه کردن  
قاچیر تماق: فراری دادن  
قاخماق: سرکوفت زدن  
قاداغان: قدغن  
قاداغان: قدغن  
قاراباش: مستخدم زن  
قاراسوران: ژاندارم  
قاراشمیش: مخلوط، در هم و برهم  
قارا قوروت: کشک ماست  
قارالاماق: خط خطی کردن، سیاه کردن با خط (قارالتماق = سیاه کردن)  
قارالتی: سیاهی از دور، سایه، شیخ  
قاراوول: قراول  
قاریشماق: بهم افتادن جانوران  
قارت: پیر و چروکیده  
قارسیماق: سوزاندن (بطور سطحی)  
قارشیشماق: روبرو و مواجه شدن  
قارشیلماق: استقبال کردن  
قارشیلیقلی: دو جانبه، متقابل  
قارغیماق: نفرین کردن، لعنت کردن  
قاروقور: صدای گاز شکم  
قاریخماق: عجله کردن، دست و پا گم کردن  
قاریشدیرماق: مخلوط کردن و بهم زدن بعمد و با شعور  
قاریشیق: مخلوط، در هم بر هم  
قاریلداماق: قارقار کردن  
قاریماق: پیر شدن زن  
قاز (ز): قاز (ترکی)  
قازاق: نظامی، سرباز، قوم قزاق



قازغان: دیگ بزرگ

قازینتی: حفریات

قاسیرقا: گردباد

قاشقا: پیشانی سفید(در اسب و غیره

قاشوو(قشوو): قشو

قاشوولاماق: قشو کشیدن، تیمار کردن

قاشیق: قاشق

قاشیماق: تراشیدن با قاشق یا کورت، خاراندن

قاطی:(ز)

قاق(ز)

قاققیلداماق: قهقهه زدن، قدقدکردن

قالاقلاماق: انباشته کردن، تا کردن

قالاماق: رویهم انباشتن، اجاق درست کردن

قالپاق: قالپاق، درپوش، کلاه

قالئاق: قسمت چوبی زین، آدم حقه باز و پشت هم انداز، قالئاق(ترکی)

قالخیشماق: قیام کردن، عصیان کردن

قالیچا(خالچا): قالیچه

قالی: قالی

قامارلاماق: قاپیدن، ربودن

قاماشماق: خیره شدن چشم در اثر نور و غیره

قامچی: قمچی، شلاق، تازیانه

قامجیلاق: شلاق زدن

قامیش(قمیش): گیاه نی، مانع

قانادلانماق: بال و پر در آوردن

قانجیق: ماده(الاغ)

قانچیر، قانچیل: خون مردگی، کبودی

قاوراماق: درک کردن

- قاووت: آرد نخود که با قهوه و شکر کوبیده شده  
قاوود، قاورت، قاود  
قاساق: رویه‌ی خشکیده خمیر  
قایماق: قیماق  
قایماق: قیماق، سرشیر  
قایناقلاماق: لحیم کردن، بچنگ گرفتن  
قاییق: قایق  
قاین: برادر زن یا شوهر  
قدده مک (قاتلاماق): تراشیدن مداد و قلم، خم کردن  
قرقاوول (ز)  
قرقره: قرقره  
قشنگ: قشنگ  
قلعه (قالا): قلعه  
قلمه: قلمه  
قمه: قمه  
قۇپارتماق: کندن و جدا کردن  
قۇپماق: کندن و جدا شدن  
قۇتلو: مبارک، خوش یمن  
قۇتو: قوطی  
قۇجالماق: پیر شدن مرده  
قۇچاق: قوچاق  
قۇچ (ز): قوچ  
قۇخوماق: بو گرفتن  
قۇدورماق: هار شدن، شرور شدن  
قۇدوروشماق: بهم پریدن و شلوغ کردن  
قۇدوق: کُره خر  
قۇرباغه: قورباغه  
قۇرتارماق: تمام کردن، نجات دادن

- قۇرتوم: جرعه (اودوم=جرعه)  
قۇرچو(ز): قُرچى، محافظ، اسلحه دار شاه  
قۇردانماق: سرگرم بودن، مشغول بودن  
قۇرشاق: كمر بند  
قۇرشاماق: به چيزى تشويق كردن، از راه بدر كردن  
قۇروت: قروت، كشك  
قوروقچو: قُرُقچى، محافظ  
قۇرولتاي: كنگره  
قۇرولداماق: غرغر كردن  
قۇروماق: حفظ و حراست كردن  
قۇرومساق: قرمىساق، بى ناموس  
قۇزنى: شمال  
قۇسماق: استفراغ كردن  
قۇشالاشماق: جفت شدن  
قۇشماق: شعر گفتن، بستن اسب به ارابه، همراه گرفتن  
قۇشون: قشون، سپاه  
قۇلاج: فاصله ميان دو دست باز  
قۇلچاق: عروسك  
قۇلچوماق: قولىچوماق  
قۇلدور: قلدر  
قۇل (ز): غلام  
قۇلومبا: قلمبه، برآمده و برجسته  
قۇلون: كره اسب  
قۇمرو: قمرى  
قۇنداق: قنداق بچه و تفنگ  
قۇنماق: نشستن پرنده، نازل شدن بر سر  
قۇوالاماق: دنبال كسى دويدن، كسى را دنبال كردن

- قووشاق: محل اتصال و پیوستن (دو چیز یا دو کس)  
قووماق: جواب کردن، از پیش خود راندن  
قوورغا: گندم بو داده  
قوورما: قرمه، گوشت سرخ کرده  
قوورماق: سرخ کردن، بو دادن  
قیتلاشماق: کمیاب شدن  
قیجقیرماق: تخمیر، ترش شدن  
قیجیرداتماق: دندان قروچه کردن، دو چیز را بهم سائیدن و صدا در آوردن  
قیچی: قیچی  
قیدیقلاماق: قلقلک دادن  
قیرجانماق: خود را لوس کردن  
قیرغین: کشتار دسته جمعی، مرگ و میر  
قیریشماق: چین و چروک خوردن  
قیریشمال: دشنام شوخی آمیز، قرشمال  
قیریلماق: بریدن نخ یا طناب و غیره، از بین رفتن دسته جمعی  
قیزارتماق: سرخ کردن، بریان کردن  
قیزارماق: سرخ شدن  
قیزماق: داغ شدن، بخشم آمدن  
قیزیل آلا: ماهی قزل آلا  
قیسالماق: کوتاه شدن، مختصر شدن  
قیسقانیچ: حسود، خسیس  
قیسقانماق: حسادت ورزیدن  
قیسماق: منقبض کردن، قناعت کردن  
قیستانماق: اصرار کردن، در تنگنا گذاشتن  
قیسیراق: قسراق، مادیان  
قیسیر: قسر (قسر در رفتن)  
قیسیر: قسر، نازا

قیشقرماق: هياهو کردن، داد و بیداد کردن

قیشقریق: قشقرق، هياهو

قیشلاماق: زمستان را در جانی سپری کردن

قیغیرداق: غضروف

قیغیل: قفل

قیقاج (ز): قیقاج، کج

قیلاووز: راهنما، قلاووز

قیلاووز (ز): رهبر

قیلچیق: تیغی ماهی، تارهای سنبل گندم و جو

قیلیق: قلق

قیمه: قیمه

قیمیلداشماق: در هم لولیدن، ازدحام داشتن

قیناماق: سرزنش کردن

قیوراق: قبراق، چابک

قیوریلماق: مجمد شدن، بخود پیچیدن

قییماق: برکسی رحم نکردن

قیییلداماق: تکان خوردن

کششیک: کشیک

کاریخماق یا کیریخماق: منحرف شدن، دست و پاگم کردن

کاکوتی (ز): (از ککلیک اوتی)

کپنک: جلیقه نمدی

کچل: کچل

کرنتی: داس علف چین، داس دسته بلند

کسر: وسیله یا ابزار برنده از نوع قیچی و خنجر و تبر

کسکینلیک: قاطع شدن، حدت یافتن

کسه: میان بر

کسینمک: شیر دلمه، شیر بریده

ککه له مه: لکننت زبان داشتن  
کندو: کندوک (ز)  
کنکاش یا کنکاج: مشورت  
کوبودلا شماق: خشن شدن، زمخت شدن  
کوپه: گوشواره، بادکش، زخم کوچک  
کوتال: اسب سواری  
کوتالچی: مهتر  
کوچوک یا کیچیک: کوچک  
کورو: اشپیل ماهی، خاویار  
کوسا: کوسه  
کوسوشمک: از همدیگر قهر کردن  
کوسو: قهر، شکر آب  
کوسه یین: زود رنج، دل نازک  
کوشکور تمک: بحمله واداشتن  
کوشگورمک: حمله کردن (سگ و غیره)، انگیزته شدن  
کوکره مک: غضبناک شدن، غریدن  
کوکک: گرده نان  
کولک: کولاک  
کوماج (ز): نوعی نان  
کونده: گلوله ی خمیر، کُنده ی هیزم  
کوندله مک: بشکل گلوله در آوردن خمیر  
کیچیلیمک: کوچک شدن، پست شدن  
کیرپی: جوجه تیغی  
کیرلنمک: کثیف شدن، آلوده شدن  
کیریمک: تسکین یافتن، دم فرو بستن، از تب و تاب افتادن  
کیشیلنمک: ادای مرد را در آوردن، منم منم گفتن  
کوپمک: نفخ کردن  
کوپور تمک: نفخ آوردن، باد کردن  
کوتک (ز): کتک

کؤتل (ز): تبه، اسب رزرو، علم بزرگ عداداری

کؤچری: کوچ نشین

کؤچ: کوچ (ترکی)

کؤچمک: کوچ کردن

کؤمک: کمک

کؤندم: راه راست (رادست)

کؤیرلمک: حال گریه دست دادن

گنجه له مک: شب را بسر آوردن

گنجیکمک: دیر کردن، تأخیر کردن

گنچینمک: زندگی کردن، اعاشه، مدارا کردن، از خود بیخود شدن

گنرچک: حقیقت، واقع

گنری له مک: عقب رفتن، پس رفتن

گنریلیک: عقب ماندگی

گننلتمک: گشاد کردن، بهن کردن

گنیشلنمک: وسعت یافتن

گنوشک: نشخوارکننده، علفخوار

گنوشه مک: نشخوار کردن

گنشینمک: لباس پوشیدن

گنبرمک: سقط شدن، مردن با تحقیر

گدیک: گدوک، گردنه

گردک: حجله ی عروس

گرک: لازم و ضروری

گرکلی: بدرد بخور، ضروری

گرکمز: غیر لازم، بدرد نخور

گرگین: در حال کشیده

گرگینلیک: حالت کشیده شدن و غیر عادی

گرمک: سپر کردن، کشیدن

گرنشمک: دهن دره کردن

گزرکی: سیار، سرپائی، رایج

گزمه: داروغه  
گزنّتی: گردشگاه، تفرجگاه  
گلن گندن: گلن گدن اسلحه  
گلیشمک: نشو نما یافتن، توسعه  
گمیرمک: خائیدن استخوان، خوردن گوشت باقیمانده‌ی استخوان  
گنیز: پشت بینی، حلق  
گنیشله‌مک: گشاد شدن  
گوّبره: کود طبیعی  
گوّپ: لاف و گزاف  
گوّپلاماق: لاف زدن، گزافه گفتن  
گوّجنمک: زور زدن، بخود فشار آوردن  
گوّده: کوتاه قد، قصیر  
گوّردا: شمشیر کوتاه، قمه  
گوّرولتو: غرش، غوغا، هیاهو  
گوّرولداماق: بغرش آمدن، بصدا آمدن  
گوّلشدیرمک: بکشتی واداشتن  
گوّلوشمک: خندیدن دسته جمعی  
گوّلومسه‌مک: لبخند زدن، تبسم  
گوّلونج: خنده‌دار، مضحک  
گوّمبولداماق: بصدا در آوردن  
گوّنتی: جنوب، آفتابگیر  
گوّوج: دیگ گلی یا سفالی  
گوّونمک: اعتماد کردن، بخود بالیدن  
گوّه‌زه: پرحرف  
گیجیک: حسد، بخل  
گیرده‌له‌مک: گرد کردن، سر هم بندی کردن  
گیرمک: وارد شدن  
گیریشمک: به طور جدی دست به کار شدن  
گیریش: ورود، مقدمه



- گیزلتمک: پنهان کردن  
 گیزلنپانج: قایم موشک بازی کردن  
 گیزلنمک: پنهان شدن  
 گیزیلدهمک: گزگز کردن، مور مور شدن  
 گگیرمک: آرغ زدن  
 گؤتورولمک: دور برداشتن، خیز برداشتن  
 گؤرسنمک: دیده شدن، نمایان شدن  
 گؤرکم: چشم انداز، منظره  
 گؤرکملی: خوش ریخت، مشخص  
 گؤرمه‌میش: ندید بدید، حریص  
 گؤروش: دید و بازدید، عقیده  
 گؤروشمک: ملاقات کردن  
 گؤرونمک: دیده شدن  
 گؤرونور: بنظر میرسد، مرئی  
 گؤزلوک: عینک  
 گؤزله‌مک: منتظر شدن  
 گؤزله‌نیلمز: غیر منتظره، غیر مترقبه  
 گؤسترمک: نشان دادن  
 گؤستريلمک: نشان داده شدن  
 گؤلمج: حوض، حوضچه  
 گؤمروک: گمرک  
 گؤممک: چال کردن، دفن کردن، بخاک سپردن  
 گؤینه‌مک: سوزش داشتن، درد کردن  
 لاپچین: کفش دمپائی  
 لاپدان: غفلتی، یک دفعه  
 لاپچین: شاهین شکاری  
 لاغار: شیار و درزی که بر اثر شخم ایجاد میشود  
 لاغ: استهزاء، پوزخند  
 لاغیم: مجرای زیر زمین، تونل

لَمِيضًا لِنَمَاقٍ؛ سَمِيحٌ حِيْرِيٌّ بِأَبِّ أَمِّكَ بَعْرِيٌّ كَيْ تَسْرِ نَسْرِيٌّ.

لالیق: بیش از حد رسیده

لپه لنمک: موجدار شدن، تموج

لچک: چارقند کوچک مثلث شکل برای روسری

لله: لله

لله یون: حریص، چشم تنگ

للیمک: التماس کردن

لؤوغا: خودستا، لاف زن، گزافه گو

لؤوغا لانماق: گزافه گوئی کردن، یاوه سرایی

لیغیرسا: نان خمیر و کم پخته، من من

لیوره: بی دست و پا

لؤپوک: سنگ صاف و صیقلی

لؤهمه: گل و لای غلیظ، رسوب

ماراق: رغبت، علاقه

ماراقلانماق: اشتیاق پیدا کردن، راغب شدن

ماراقلی: جالب توجه، قابل توجه، علاقمند

مارال: مرال، غزال، آهو

مارچیلتی: صدای دهان در موقع خوردن و نوشیدن، ملج ملج

مارچیلدانماق: صدای دهان در آوردن

من: من، مو

مؤرگوله مک: چرت زدن، خواب آلود بودن

مؤزالان: خرمگس

مؤشتولوق: مشتلق، مؤدگانی

مهله مک: یع یع کردن گوسفند

مین باشی (ز): سرگرد

مینجیق (ز): منجیق

نؤختانماق: افسار زدن

نؤکر (ز): نوکر

وئرگی: مالیات

وزی: غده

وُورونوخماق: سراسیمگی کردن، بخود پیچیدن، دوندگی  
 وُوروشقان: دخواستن  
 وُوروشماق: دعوا کردن  
 هئیوره: بسیار بزرگ، زمخت، هیولا  
 هاچا: دو شاخه  
 هاچالانماق: دو شاخه شدن  
 هارایلاماق: صدا کردن، به کمک طلبیدن  
 هافیلداماق: پارس کردن  
 هایخیرماق: فریاد زدن، اخ تف کردن  
 هایدی: یاالله، بدو، زودباش  
 هایلاشماق: همدیگر را صدا زدن  
 هایلاماق: صدا زدن، راندن و دواندن گله  
 هتکلشمک: شوخی و مزاح کردن  
 هدهله‌مک: تهدید کردن، به خطر انداختن  
 هدیک: گندم و نخود آبپز، غله پخته  
 هدیکنمک: اطوار جلف از خود در آوردن، لوس شدن  
 هرلنمک: چرخیدن، ناز و ادا در آوردن  
 هسله‌مک: پس زدن، عقب راندن  
 هنیرتی: صدای نفس یا بیج نامعلوم  
 هؤپماق: جذب شدن، نفوذ کردن  
 هؤرتولداتماق: یکنفس سر کشیدن  
 هؤرمک: عوعو کردن سگ  
 هؤزو: ناشی، دست و پا چلفتی  
 هؤخورماق: بانفس گرم کردن  
 هیچقیریق: سسکه، هق‌هق  
 هیرناماق: باصدای بلند و نامزون خندیدن  
 هیریلداماق: هر هر خندیدن  
 هیسلنمک: دوده گرفتن  
 هیقینماق: نفس نفس زدن، زور زدن، تقلا کردن

هیملشمک: با یکدیگر دست به یکی کردن، چشمک زدن

هین: آلونک، مرغدان

هؤرولمک: تنیده شدن، بافته شدن

هؤکورتمه: گریه و زاری با صدای بلند

هؤنگورله مک: با صدای بلند گریه کردن

هؤوسه مک: باد دادن، بوجاری کردن

یتیشدیرمک: پرورش دادن

یترلشدیرمک: جا دادن، قرار دادن

یترلشمک: جایگزین شدن

یتریش: طرز و شیوه راه رفتن

یتریکله مک: ویار داشتن، هوس کردن

یتریمک: راه رفتن

یتزنه یا آیزنه (ز): شوهر خواهر

یتکلیمک: بزرگ شدن

یتکلیمک: بزرگ شدن، رشد کردن

یتکون: جمع، برآورد نتیجه

یتکونلاشدیرماق: جمع بندی کردن، نتیجه گیری

یتم: علوفه و خوراک دام

یتنجیلیمک: له شدن

یتندیرمک: پائین آوردن

یتنگه: زن برادر

یتنگه: زنی که شب عروسی همراه عروس باشد

یتنگی: یتنگی، جدید

یتنمک: پائین آمدن، مغلوب کردن

یتنیش: سرازیری

یتنیلمز: شکست ناپذیر

یتنیلیمک: مغلوب شدن

یتنی لنمک: نو نوار شدن، تجدید شدن

یاپماق: نان به تنور چسپاندن، ساختن

یاتاجاق: لوازم خواب، برای خوابیدن  
 یاتاغان: خواب‌آلود، خنجر نوک برگشته  
 یاتالاق: حصبه، تیفوس، بستری  
 یاتماق: دراز کشیدن  
 یاتیرماق: خوابانیدن (دراز کشی)  
 یاتیشدیرماق: خوابانیدن دست جمعی، ساکت کردن بلوا  
 یاتیم: لم، روند، قلق، خواب  
 یاتیملی: خوش دست  
 یاخالاماق: یقه کسی را گرفتن، گیر انداختن  
 یاخشیلاشماق: بهتر شدن، بهبود یافتن  
 یاخماج: تکه نانی که روی آن عسل، کره یا مربا مالیده باشند  
 یاخیلماق: سوزانیده شدن، به آتش کشیده شدن، مالیده شدن  
 یاخینلاشماق: نزدیک شدن  
 یادیرقاماق: از یاد بردن، از عادت در آمدن  
 یاراشماز: نامناسب، ناجور، نیامدن  
 یاراشماق: جور بودن، برازنده بودن  
 یاراق: اسلحه، ساز و برگ، یراق  
 یاراقلانماق: مسلح شدن، مجهز شدن  
 یارالاماق: زخمی کردن  
 یاراماز: به درد نخور، شیطان، بدجنس  
 یاراماق: به درد کسی خوردن  
 یاردیملاشماق: بهمدیگر کمک کردن  
 یارلیق: (ز) فرمان  
 یاردانقولی (یاریم قولی): ناشناس، بی‌هویت  
 یاریتماق: درست انجام دادن، با موفقیت  
 یاریشماق: مسابقه دادن، رقابت  
 یاریش: مسابقه  
 یاریلاماق: دو نیم کردن، نصف کاری را انجام دادن  
 یازیشماق: مکاتبه کردن

یازیشما: مکاتبه، نامه نگاری متقابل

یاسا: قانون

یاساق: قدغن، ممنوع

یاسالاماق: پرده پوشی کردن

یاساویل: یساول، جلودار قراول (مغولی)

یاستیلاماق: پهن شدن، هموار شدن، پت و پهن نشستن

یاسلاما: آنچه برای بازماندگان مرده برده میشود

یاشارماق: اشک آلود شدن، مرطوب شدن

یاشلانماق: مسن شدن، مرطوب شدن

یاشماق: چارقند یاروسری

یاشید: هم سن و سال

یاشینماق: پوشاندن صورت، حجاب داشتن

یاغلاماق: چاپلوسی کردن، چرب کردن

یاغی: یاغی، شورشگر

یال: (ز)

یالنیز: یالقوز، تنها

یالوارماق: التماس کردن

یاماق: وصله

یاماماق: وصله کردن

یامان: بیرحم، بی مروت، دشنام، بد

یامانلاماق: دشنام دادن

یامسیلاماق: ادای کسی را در آوردن

یاناشدیرماق: نزدیک کردن، پهلو گرفتن

یانشاق: پر حرف، روده دراز

یانغین: حریق، آتش سوزی

یانقی: سوزش، عطش، درد

یانلیش: اشتباه، سهو

یانیلتماق: به اشتباه انداختن

یانیلماق: اشتباه کردن

یاواشجیل: آدم محتاط، آب زیر کاه

یاواشلاماق: آهسته کردن

یاواش: یواش

یاوالانماق: خراب شدن، بد شدن، نامر قوب شدن

یاوانلیق: نان خورشت، هر نوع غذا برای خوردن با نان

یاوان: نان خالی، بدون خورشت

یاخیلاماق: با آب تمیز کردن (لیوان)

یاخیانتی: آب آلوده بجا مانده از شستن ظرف

یایلاق: ییلاق

یایلاماق: ییلاق رفتن، چرانیدن در ییلاق

یا یلیم: شلیک باهم

یایماق: پخش کردن، توزیع کردن

یا ییجی: ناشر، موزع

یا یینماق: غیب زدن، در رفتن، حواس پرت شدن

یخنی (یاخنی): پخته، گوشت پخته و نگهداری شده

یدک: (ز) ذخیره

یدک: افسار اسب

یغما(ز)

یقه یا یخه(ز)

یوُباتماق: به تأخیر انداختن، معطل کردن

یوُبانمادان: بدون تأخیر، بلا درنگ

یوُباتماق: تأخیر کردن، دیر کردن

یوُت: مرض اپیدمیک چهارپایان

یوُخالماق: ناپدید شدن

یوُخا: ورقه نازک خمیر، لواش، نرم و پاک

یوُخلاتماق: به خواب بردن، خواب کردن

یوُخلاماق: حاضر غایب کردن، آزمایش

یوُدورتماق: شستشو دادن

یوُرت(ز)

یۇرتماق (یۆرتمک): یورتمه رفتن، دویدن، ول گشتن

یۇرتما: یورتمه

یۇرد: سرزمین، زادگاه، میهن، مسکن

یۇرغان: لحاف

یۇرغا: یرغه رفتن

یۇرماق: خسته کردن، تفسیر و تعبیر کردن

یۇزماق: تفسیر کردن

یۇرودولمک: پیش رانده شدن، پیش بردن

یۇروش (ز): یورش

یۇرولماق: خسته شدن

یۇزباشی (ز)

یۇغورماق: خمیر درست کردن، عجین کردن

یۇغور: یُغُر

یۇغونلاماق: کلفت شدن

یۇققوش: سربالایی

یۇکسلمک: بالا رفتن، ترقی

یۇکسلیش: ارتقا، ترقی

یۇکلهمه: بارکردن، شارژ کردن

یۇگورمک: پیش تاختن، حمله کردن

یۇلاف: جو صحرايي، جو وحشی

یۇلاتماق: وسیله ی فرستادن را فراهم کردن

یۇللاشماق: همراه شدن

یۇللانماق: راه افتادن، راه آمدن

یۇلماق: کندن مو

یۇلوخماق: سرایت کردن، عیادت کردن

یۇلوخوجو: مسری

یۇلونماق: کنده شدن مو

یۇوماق: گلوله پشم، گلوله نخ

یۇوماقلاماق: گلوله کردن (پشم و نخ)



- یومرو قلاشماق: همدیگر را با مشت زدن  
 یومرو لاشراق: گرد شدن، گلوله شدن  
 یومشانماق: نرم شدن، رام شدن  
 یوماق: بستن چشم، مشت کردن دست  
 یومولماق: بسته شدن، هجوم کردن  
 یونجا(ز): یونجه  
 یونگوللشمک: سبک شدن  
 یونماق و یونتاماق: خراطی و تراشیدن چوب و چیز سفت. (قیرخماق: تراشیدن مو)  
 یووارلانماق: غل خوردن، مدور شدن  
 یوونماق یا یوونماق: آبتنی کردن، بدن را شستن (چیممک: آبتنی کردن)  
 بههرله مک: زین کردن  
 ییخماق: خراب کردن، سرنگون کردن  
 ییخیلماز: محکم، خراب نشدنی  
 ییرتیلماق: پاره شدن، دریده شدن  
 ییرغالماق: تکان دادن، جنبانیدن  
 ییفجام: جمع و جور، خلاصه، مرتب  
 ییفدیرماق: جمع آوری کردن، گرد آوردن  
 ییغماق: جمع کردن  
 ییفوا: مجلس جشن  
 ییفیجی: گردآورنده، مال‌اندوز، محترک  
 ییفیشدیرماق: جمع کردن، مرتب کردن  
 ییفیلش: گردهم آیی، برداشت محصول  
 ییفیناق یا ییفینجاق: گرد هم آیی  
 ییفیتی: ته مانده و خرده ریزه  
 ییه: صاحب، مالک  
 ییه‌لنمک: تصاحب کردن  
 یوندم: منظره، قلق، نظم  
 یونلتمک: سوق دادن

# İki Dilin Müqayisesi

Dr. Gavad Héyet

Varlıq dergisinin özel sayısı  
Tehran- 2000

وارلیق - مجله فرهنگی، ادبی، هنری به زبانهای ترکی و فارسی

شماره امتیاز: ۸۵۳۸

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر حواد هیئت

رداکتور و دبیر هیئت تحریریه: محمدرضا هیئت

آدرس: تهران - شهرک غرب، فاز ۲، خیابان هرمزان، برج ۹، طبقه ۳

ویا تهران، خیابان فلسطین شمالی، ساختمان ۱۵۱، کدپستی: ۱۴۱۶۹

تلفن: ۶۴۶۶۳۶۶

VARLIQ - PERSIAN AND TURKISH JOURNAL

CHIEF REDACTOR: DR. JAVAD HEYAT

REDACTOR: MOHAMMAD REZA HEYAT

22 TH YEAR, 118-3, Oct.- Dec. 2000.

ADD: 151, NORTH FELESTIN AVE, TEHRAN - IRAN

TEL: 021 - 6466366